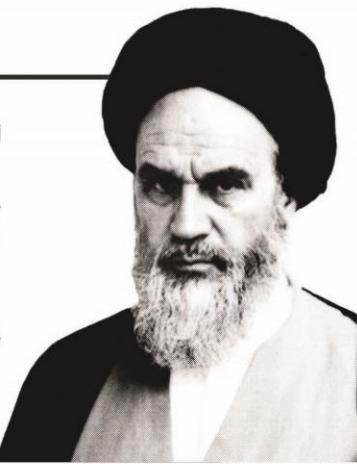


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام خمینی «قدس سرہ»

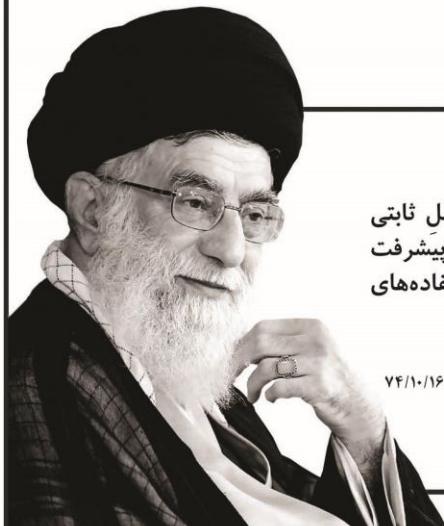
تعلیم و تعلم
عبادت است.



امام خامنه‌ای «مدظله العالی»

زبان فارسی کلمه طبیه‌ای است و اصل ثابتی دارد و انتظار می‌رود که روز به روز پیشرفت کند و جهانیان بتوانند از این زبان استفاده‌های فراوانی را به عمل آورند.

دیدار اعضای مجمع بین‌المللی استادان زبان فارسی ۷۴/۱۰/۱۶





زیرا علوم حاس

مرکز آموزش

آموزش فارسی به فارسی (كتاب پنجم)
نگارش: مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی
واحد پژوهش و تدوین متون

تابستان ۱۳۹۵

نام کتاب: آموزش فارسی به فارسی(کتاب پنجم)

اشراف و نظارت علمی: سید محمود حسینی

همکارانی که در تجدید نظر و اضافات جدید ما را یاری کردند به ترتیب حروف الفبا

آقایان: اصغر فردی، احمد زهراوی، جعفر مؤمنی، حسین موحدی، سعید شعبانی،

سید محمد جواد تهرانی، صادق شمس، عبدالرحیم مفتون، محمد ناطق

ویراستاری و بازنگری مجدد: وحید کرمی، سید اسماعیل فرجی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: عبدالمجید طوبائی

طرح جلد: سعید شهرستانی

پیگیری فنی و اجرایی: محمد پورمند

نوبت و سال چاپ یازدهم/تابستان ۱۳۹۵

شمارگان:

بها: ۶۰۰۰ ریال

مرکز پخش:

قم، بلوار امین، روبروی صدا و سیما

مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی

تلفن: ۳۲۹۳۸۰۰۰ - فاکس: ۳۲۹۳۲۹۷۵

Web: www.ilis.ir

Email: info@ilis.ir

فهرست مطالب

۱۱	درس اول: «یاد خدا»
۱۵	درس دوم: «صبر و پایداری»
۲۱	درس سوم: «در لهیب آفتاب»
۲۶	درس چهارم: «غذای مسلمان‌ها را انبار نکنیم»
۳۲	درس پنجم: «امید به خدا»
۳۶	درس ششم: «حضرت موسی علیه السلام»
۴۲	درس هفتم: «محمد بن زکریای رازی (کاشف الکل)»
۴۸	درس هشتم: «اسراف نکنیم»
۵۳	درس نهم: «زگهواره تاگور دانش بجوى»
۵۸	درس دهم: «چند سخن از سعدی»
۶۳	درس یازدهم: «حقوق مقابله»
۶۹	درس دوازدهم: «درس‌هایی از نهج البلاغه»

۷۵	درس سیزدهم: «گران فروشی ممنوع»
۸۰	درس چهاردهم: «تشنه‌ای با مشک پرآب»
۸۷	درس پانزدهم: «رنج و گنج»
۹۱	درس شانزدهم: «هلال احمر»
۹۷	درس هفدهم: «فصل‌های سال»
۱۰۲	درس هجدهم: «دانشمند»
۱۰۸	درس نوزدهم: «آزادی و آزادگی»
۱۱۳	درس بیستم: «لطف حق»



مقدّمه

زبان فارسی در طول تاریخ و در گردونه‌ی حوادث مختلف، شاهد تحولات و تغییرات اساسی و بنیادین بوده است که بررسی آن، فرصت زیادی می‌طلبد. آنچه باعث شد که این زبان در گذشته رنگ و بوی نوین پیدا کند، برخورد و همسویی آن با فرهنگ غنی اسلام بود. آن‌گاه که زبان فارسی بر آیین اسلام آغوش گشود، آن‌چنان آمیختگی و اختلاطی با فرهنگ اسلامی پیدا کرد که بی‌تردید، جدا کردن اسلام از ادبیات کهن و پرمایه‌ی فارسی را امری غیر ممکن می‌نماید. امروز به جدّ می‌توان ادعای کرد که بخش عظیمی از فرهنگ و ادب فارسی، حامل نگرش اسلامی پارسی‌زبانان است.

آشنایی ایرانیان با اهل بیت عصمت و طهارت علی‌آل‌بیت و عشقی که مردم این مرز و بوم به این پیشوایان نور داشته و دارند، ادب ایرانی را رنگی معنوی بخشیده و بر غنای آن افزوده است تا جایی که می‌توان ادعای کرد، اسلام راستین با این زبان گسترش می‌یابد.

این سخن به معنای کاستن ارزش و یا کم‌اهمیت جلوه دادن زبان عربی که زبان قرآن و روایات می‌باشد، نیست؛ بلکه بیانگر این واقعیت است که زبان فارسی در عرصه‌ی فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، جایگاهی بس رفیع دارد و بر این اساس است که باید آن را با دیده‌ی تکریم و عنایت افزون‌تری بنگریم و بر گسترش این فرهنگ و زبان، که اسلام را در لباسی شیوا و دلربا عرضه می‌نماید، اهتمام جدی مبذول نماییم. فقط حافظ شیرین سخن نبوده که مضامین قرآنی را به قول خودش با چهارده روایت در جای تا جای مجموعه سروده‌های خود گنجانیده و می‌گوید:

«ندیدم خوش‌تر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری»

بلکه تمام پارسی سرایان ما بر این ادعا پا می‌شارند که آنچه را گفته‌اند، توشه‌ای بوده که از خرمن معارف قرآن و روایات برگرفته‌اند.

اگر امروز نیم نگاهی به تمام رسانه‌های گروهی دنیا بیندازیم، معلوم می‌شود که برنامه‌های رادیویی، تلویزیونی و یا سایتهاي اینترنتي بسیار کمی وجود دارد که رسالت تبلیغ و گسترش اسلام ناب اهل بیت علیهم السلام را بر عهده داشته باشد. در مقابل، این افتخار بر زبان فارسی بس، که اسلام راستین با واژه‌های آن معرفی می‌گردد و امواج حامل این واژه‌ها می‌تواند تا اعمق قاره‌ها و در ژرفای دل شیفتگان پیام اسلام، نفوذ و پرده‌ی ابهام از چهره‌ی اسلام بزداید؛ این جاست که اهمیت مجھز شدن به این ابزار فرهنگی، یعنی زبان فارسی رخ می‌نماید. با فraigیری این زبان می‌توان در هر گوشه‌ای از جهان با این بینش و اندیشه پیوند داشت و با جریان آن در مسیر رشد و بالندگی قرار گرفت.

آنچه پیش رو دارید یکی از متون درسی «مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی» وابسته به «جامعة المصطفى العالمية» است که به همت دست اندکاران و کارشناسان این مرکز آموزشی تهیه و تدوین شده است.

کتاب حاضر پس از بارها تدریس و اخذ بازخوردهای آموزشی، مجدداً بازبینی

گردیده و اینک بهتر از گذشته به زبان آموزان گرامی تقدیم می‌شود. این مرکز از همه‌ی استادان و عزیزانی که در تهیّه، تدوین و طراحی این کتاب همکاری داشته‌اند، قدردانی و تشکر نموده و از انتقادها و پیشنهادهای سازنده‌ی کارشناسان این عرصه استقبال می‌کند.

مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی

واحد پژوهش و تدوین متون

بهار / ۱۳۸۹





درس اول

یاد خدا

بى نام تو نامه کى كنم باز؟!	ای نام تو بهترین سرآغاز!
جز نام تو نىست بر زبانم	ای ياد تو مونس روانم!
مقصود دل نيازمندان!	ای مقصود همت بلندان!
سلطان تويى آن دگر کدامند؟	صاحب تويى آن دگر غلامند
احوال همه، تو راست معلوم	از آتش ظالم و دود مظلوم
هم نامه‌ی نانوشته خوانى	هم قصه‌ی ناموده دانى
وز حضرت تو كرييم تر كيست؟	از خوان تو بانعيم تر چيست؟
وز گنج کس اين گرام نيايد	گنج تو به بذل، کم نيايد
جستان ز من و هدایت از تو	ای عقل مرا كفايت از تو
بانور خود آشنايى ام ده	از ظلمت خود رهایى ام ده

حکیم نظامی گنجوی(گنجه‌ای)
قرن ششم هـ ق.
گزیده‌ای از دیباچه‌ی مثنوی «لیلی و مجنون»

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



شناساندن؛ آشنا کردن	آشنایی دادن:
دیگری	آن دگر:
پرنعمت‌تر	بانعیم‌تر:
دادن؛ بخشیدن؛ عطا	بذل:
انسان‌های بلند همت و عالی مقام	بلندان:
جست‌وجو کردن	جستن:
سفره‌ی غذا	خوان:
مقدمه؛ شرحی که در اول کتاب نوشته می‌شود.	دبیاچه
روح؛ جان	روان:
نجات دادن؛ رهایی بخشیدن؛ آزاد کردن	رهایی دادن:
آغاز؛ ابتدا	سرآغاز:
دارنده؛ مالک	صاحب:
تاریکی	ظلمت:
نوكر؛ مملوک؛ خدمتکار؛ مردی که در قدیم به عنوان «برده» خریداری می‌شد و برای صاحب و اربابش کار می‌کرد.	غلام:
داستان بیان‌نشده؛ حکایت بازگو نشده	قصه‌ی نانموده:
۱. کافی بودن؛ بس بودن ۲. شایستگی و لیاقت	کفایت:
کاهش نیابد؛ کم نشود	کم نیاید:
۱. هدف؛ قصد؛ نیت ۲. مکانی که رفتن به آنجا هدف است.	مقصد:
همدم؛ همنشین؛ هم صحبت	مونس:
اراده و پشتکار قوی برای رسیدن به هدف	همت:

در کتاب قبل با «بیت» و «مصرع» آشنا شدیم، گفتیم که «مصارع» یا «مصرع» کوتاه‌ترین بخش شعر است که به آن «نیم‌بیت» نیز گفته می‌شود و همچنین دو مصرع با هم، یک «بیت» را تشکیل می‌دهند. بیت، کوچک‌ترین واحد شعر است.

لئے مانند: «ای نام تو بهترین سرآغاز» که یک مصرع است و «ای مقصود همت بلندان مقصود دل نیازمندان» که یک بیت است.
اکنون به این بیت توجه کنید:

گنج تو به بذل کم نیاید وز گنج کس این کرم نیاید

کلمه‌ی «تیاید» در هر دو مصرع، تکرار شده است. این کلمه، «ردیف» می‌باشد و کلمه‌های قبل از آن در هر دو مصرع یعنی «کم» و «کرم» هم قافیه هستند و قافیه‌ی آنها، «_م» می‌باشد. کلمه یا کلماتی را که بعد از قافیه، عیناً تکرار شده و معنادار هستند، «ردیف» می‌گویند. «قافیه» نیز حرف یا حرف‌هایی یکسان و مانند هم هستند که در آخر مصرع اول و دوم هر بیت یا در پایان مصرع‌های دوم همه‌ی بیت‌ها تکرار می‌شوند.



الهی! یکتای بی‌همتایی، بر همه چیز بینایی، در همه حال دانایی.
الهی! عنایت تو کوه است و فضل تو دریا. کوه کی فرسود و دریا کی کاست؟
خدایا! ای داننده‌ی رازها، ای شنوندۀ آوازها، ای بیننده‌ی نمازها، ای پذیرنده‌ی
نیازها، از بنده خطا آید و از تو عطا.

الهی! خود را از همه به تو وابستم؛ نومیدم مساز، بگیر دستم.
الهی! دانایی ده که از راه نیفتیم و بینایی ده که در چاه نیفتیم.
الهی! آفریدی رایگان و روزی دادی رایگان، بیامرز رایگان که تو خدایی نه بازرگان.
الهی! بنیاد توحید ما خراب مکن و باغ امید ما بی‌آب مکن.
الهی! می‌بینی و می‌دانی و برآوردن می‌توانی.
الهی! بود و نابود من تو را یکسان، از غم مرا به شادی رسان.

از کتاب مناجات‌نامه
اثر خواجه عبدالله انصاری



دَرْس دُوم

صبر و پایداری

پس از آنکه حضرت محمد ﷺ از جانب خدای متعال به پیامبری برگزیده شد، با صبر و شکیایی، مردم را به یگانه‌پرستی فرا می‌خواند. بتها و بتپرستی را تحیر می‌کرد، از هیچ مانعی ترسی به دل راه نمی‌داد و تنها راه نجات را خداپرستی می‌دانست.

بزرگان قریش که بت می‌پرستیدند، از رفتار بی‌باکانه‌ی پیامبر ﷺ به تنگ آمده بودند. از این رو با ابوطالب، عمومی پیامبر صحبت کردند و از او خواستند که محمد ﷺ را از توهین به بتها بازدارد و افزودند که اگر او این کار را نکند، خودشان جلویش را خواهند گرفت.

حضرت ابوطالب با زبانی نرم، آنها را موقتاً آرام ساخت. کار پیامبر ﷺ روزبه‌روز بالا می‌گرفت و پیشرفته می‌کرد. در هر خانه‌ای سخن از محمد ﷺ و دین او بود. هر روز از گوشه و کنار، تک تک یا گروه گروه به پیروان او افزوده می‌شد و این، به هیچ‌وجه برای بزرگان قریش، قابل تحمل نبود. آنها بار دیگر تصمیم گرفتند که با ابوطالب صحبت کنند.

بنابراین نزد او رفتند و گفتند: «ما از تو خواستیم که مانع کار برادرزاده‌ات شوی؛ اما تو چنین نکردی. بدان که دیگر نمی‌توانیم رفتار او را تحمل کنیم.

دیگر نمی‌توانیم ساكت بنشینیم تا از بتهای ما عیب بگیرد، به فکر ما بخند و به پدران ما نسبت گمراهی بدهد. اگر این سخنان او برای به دست آوردن ثروت و مقام است، هرچه بخواهد در اختیارش می‌گذاریم تا دست از دعوتش بردارد؛ برای آخرین بار می‌گوییم که اگر برادرزادهات را از این کار بازنداری، با او و تو، به سطیز و مبارزه خواهیم پرداخت.»



این تهدیدها و شکایت‌های آشکار، حضرت ابوطالب را به شدت ناراحت می‌کرد؛ از این رو نزد رسول اکرم ﷺ رفت و موضوع را با او در میان گذاشت و گفت: «کار به گونه‌ای سخت شده که جان من و تو در خطر است.» پیامبر ﷺ پس از شنیدن سخنان عمومی مهربانش بالاطمینان کامل فرمود: «عمو جان! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند تا دست از دعوت الهی و مسئولیت خود بردارم، هرگز دست بر نخواهم داشت تا خداوند، دین خود را ظاهر سازد و یا آنکه جان خود را بر سر این کار از دست بدهم.»

وقتی پیامبر اکرم ﷺ این سخنان را گفتند، اشک از چشمانشان سرازیر گشت و از پیش ابوطالب دور شدند. هنوز چند قدمی دور نشده بودند که ابوطالب ایشان را صدا کرد و گفت: «حالا که در تصمیم خود استوار هستی، هر طور که تشخیص می‌دهی، عمل کن. به خدا قسم تا آخرین نفس از تو دفاع خواهم کرد.»

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



به این سبب؛ بنابراین؛ از این جهت	از این رو:
پابرجا؛ محکم	استوار:
اضافه کردن؛ ادامه دادن	افزودن:
با آرامش و ادب؛ با مهربانی	با زبانی نرم:
مانع شدن و جلوگیری کردن	بازداشت:
۱. پیشرفت می‌کرد. ۲. شدت پیدا می‌کرد؛ افزوده می‌شد.	بالا می‌گرفت:
انتخاب شدن	برگزیده شدن:
به شدت آزرده و ناراحت شدن؛ خسته شدن	به تنگ آمدن:
تحقیر کردن دیگران؛ تحقیر فکر دیگران	به فکر دیگران خندیدن:
اصلاً ابداً؛ هرگز	به هیچ وجه:
شجاع؛ دلیر؛ کسی که از خطر نمی‌ترسد.	بی‌باک:
بدون ترس؛ دلیرانه	بی‌باکانه:
ایستادگی؛ پافشاری؛ مقاومت	پایداری:
کوچک و خوار شمردن	تحقیر کردن:
نترسیدن	ترس به دل راه ندادن:
بی‌احترامی کردن؛ اهانت؛ بی‌حُرمتی	توهین:
ترساندن	تهدید:
مانع کار کسی شدن؛ جلوگیری کردن از کسی	جلو کسی را گرفتن:
جنگ؛ پیکار	ستیز:
ناراحتی و مشکل خود را به کسی گفتن؛ شکایت کردن	شکایت:
اشکال و ایراد گرفتن	عيوب گرفتن:
دعوت کردن	فراخواندن:
موضوع را با کسی در گفتن و بیان کردن موضوع و مطلب برای دیگری	میان‌گذاشت:

در زبان فارسی، اصطلاحات بسیاری وجود دارد که هر کدام با حرف اضافه‌ی مخصوص خود، به کار برده می‌شود. لطفاً به اصطلاحات زیر و معنای هر کدام توجه کنید.

به تنگ آمدن: خسته شدن؛ به شدّت ناراحت و آزده شدن

ترس به دل راه ندادن: نترسیدن

به کسی خندیدن: کسی را مسخره کردن؛ کسی را تحقیر کردن

چیزی را به کسی نسبت دادن(بستن): چیزی را به آن شخص مربوط کردن.

✿ حala شما معنای اصطلاحات زیر را بگویید:

« در اختیار گذاشتن:»

« دست از کاری یا چیزی یا کسی برداشتن:»

« به ستیز پرداختن:»

« کسی را از کاری یا چیزی بازداشتن:»

« چیزی را با کسی در میان گذاشتن:»

« در خطر افتادن:»

« از یاد بردن:»

« از دست دادن:»



«سیمای محمد ﷺ»

پیامبر اسلام ﷺ با فرزندان خود با مهر و عطوفت رفتار می‌کرد و می‌فرمود: «فرزندان ما پاره‌ی جگر ما هستند.» گاهی که ایشان که به سجده می‌رفتند، حسن ﷺ و حسین ﷺ بر گردن و پشتش می‌نشستند و او چندان در سجده می‌ماند تا آنان پایین بیایند و گاهی به آرامی آنان را پایین می‌آورد و از سجده بر می‌خاست. همیشه آنها را در بر می‌گرفت و بر صورتشان بوسه می‌زد. پیامبر اعظم ﷺ با خدمتکارانش نیز مهربان بود. آنس بن مالک می‌گوید: «در ملت ده سال که شبانه‌روز در خدمت پیامبر بودم، یک بار تندخویی و سخن درشت از او ندیده و نشنیدم.»

در میان جمع، گشاده‌رو بود و در تنها‌یی، سیمایی محزون و متفکر داشت. هرگز به صورت کسی خیره نمی‌شد و بیشتر وقت‌ها چشم‌هایش را بر زمین می‌دوخت. در سلام کردن به همه (حتی به کودکان) پیش‌دستی می‌کرد. هرگاه به مجلسی وارد می‌شد، در نزدیک‌ترین جای خالی را می‌نشست. از بیماران، عیادت می‌کرد. سخن دیگران را قطع نمی‌کرد، بیش از حد لازم سخن نمی‌گفت و اجازه نمی‌داد کسی در حضورش جز در مقام دادخواهی از دیگری بد بگوید و یا به کسی دشنام دهد. هیچ‌گاه زبانش را به دشنام نمی‌آلود. بدرفتاری دیگران با خودش را می‌بخشید، ولی درباره‌ی کسانی که به حریم قانون تجاوز می‌کردند، سخت‌گیر بود و گذشت و مدارا نداشت. بر روی زمین می‌نشست و زیراندازش قطعه حصیری بود. غذایش نان جوین و خرما بود و هیچ‌گاه سه روز متوالی از نان گندم سیر نخورد. جامه و کفش خود را وصله می‌زد و با دستِ خود شیر می‌دوشید و گندم آسیا می‌کرد. در کارهای منزل به خانواده‌اش کمک می‌نمود و چون بانگ اذان را می‌شنید به نماز می‌ایستاد.

درس سوم

در لهیب آفتاب

آفتاب سخت می‌تابید. شدّت گرما، طاقت انسان را می‌گرفت و نفس او را می‌برید. امام صادق علیه السلام در حالی که جامه‌ی زیبی بر تن داشت و بیلی در دست، عرق‌ریزان مشغول کار بود.

در این حال بود که یکی از یارانش بر او گذشت و امام را در آن تعَب و رنج مشاهده نمود. وی با خود گفت: «شاید علت اینکه امام این‌چنین زحمت می‌کشد و رنج می‌برد، این است که شخص دیگری نبوده و او ناچار دست به کار شده است.»



بنابراین جلو آمد، سلام کرد و گفت: «بیل را به من بدهید تا من این کار را انجام دهم.»

امام سرش را بلند کرد، لختی سکوت نمود و بعد از سلام و تشکر به او فرمود: «من دوست دارم که انسان برای تحصیل روزی به رنج و تعب درافت و لهیب آفتاب سوزان را بچشد.»



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



برکسی گذشتن: عبور کردن و گذشتن از کنار شخصی
به رنج و تعجب در به سختی افتادن؛ با سختی زندگی کردن
افتدن:

۱. مزه کردن، خوردن اندک از چیزی برای فهمیدن مزه‌ی آن ۲.
احساس کردن و درک کردن (در این درس به این معناست).

چشیدن: به دست آوردن رزق و روزی؛ کسبِ درآمد
تعجب: رنج؛ سختی؛ مشقت

تحصیل روزی: دست به کار شدن: مشغول به کار شدن؛ شروع به کار کردن
رنج بودن: زحمت کشیدن زیاد؛ تلاش کردن زیاد
زبر: خشن؛ ناصاف

طاقت: قدرت؛ نیرو؛ تحمل؛ توان
عرقدیزان: در حال عرق ریختن

لختی: اندکی؛ کمی؛ لحظه‌ای
لهبیب: گرما؛ شعله

نفس او را می‌برید: به شدت او را خسته می‌کرد.

وی: او

نکته‌ی (۱) :

به این جمله توجه کنید:

«آفتاب سخت می‌تابید.» کلمه‌ی «سخت» در این جمله به معنی «باشدت» و «شدید» است. اما در جمله‌ی: «کار به جای سختی کشیده شده است»، کلمه‌ی «سخت» به معنی «مشکل؛ پیچیده و دشوار» آمده است.

کلمه‌ی «سخت» معانی دیگری نیز دارد. مانند:

محکم؛ بادوام؛ استوار: ⇨ آنجا سنگ سختی دیدم.

نکته‌ی (۲) :

«چشیدن» در واقع به معنی «زبان زدن به چیزی یا خوردن کمی از آن برای فهمیدن مزه‌ی آن» یا همان «مزه کردن؛ مزمزه کردن» است؛ اما گاهی به معنای مجازی استفاده می‌شود. مانند: «لهیب آفتاب سوزان را بچشد.»

در این جمله «چشیدن» به معنی «احساس کردن، درک کردن» آمده است.

«معنای مجازی» معنایی است که کلمه یا عبارتی در غیر معنای اصلی آن به

کار برده شود.

بسیاری از کلمه‌ها می‌توانند معنای مجازی داشته باشند. مثلاً کلمه‌ی «ماه» که به «کره‌ی ماه» اطلاق می‌شود؛ در معنای مجازی به انسان یا چیزی که بسیار زیبا و قشنگ است، گفته می‌شود.

مثال: صورت حضرت یوسف ﷺ همانند ماه زیبا بود.



«ارزش کار»

هر کاری که خدمت به مردم باشد و برای پیشرفت امور مردم انجام شود، از نظر اسلام، ارزشمند است و به کسانی که آن خدمات را انجام می‌دهند، احترام گذاشته می‌شود، ما نیز باید به این افراد، ارج و احترام بگذاریم.

سیره و روش معصومین علیهم السلام و تشویق آنها برای کسب و کار در زندگی برای ما الگو و سرمشق می‌باشد. به این داستان‌ها توجه کنید:

«حسن بن علی بن ابی حمزة از پدرش نقل می‌کند که روزی امام کاظم علیه السلام را دیدم که در زمین کشاورزی خود، آنچنان به بیلزنی و آماده کردن زمین برای کاشتن، سرگرم بود که غرق عرق شده بود. جلو رفتم و گفتم: «قربانت گردم! مردان و کارگران کجا هستند که به جای شما کار کنند؟» حضرت فرمود: «ای علی! کسانی که از من و پدرم بهتر بودند، در زمین با دست خود کار می‌کردند»؛ عرض کردم: «منظور شما چه کسانی است؟» حضرت فرمود: «رسول خدا، امیرالمؤمنین و همه‌ی پدرانم با دست خود کار و کشاورزی می‌نمودند.» و در آخر کلام خود فرمودند: «کار و زراعت، از کارهای پیامبران، رسولان، اوصیا و مردان صالح است.»

فروع کافی، ج ۵، کتاب المعيشة، حدیث ۴۵۵۵



درس چهارم

غذای مسلمان‌ها را انبار نکنیم

آن روزها در همه‌ی خانه‌ها هم تنور بود، هم آسیا. هر کسی برای تهیّه‌ی نان، مقداری گندم می‌خرید و به خانه می‌برد. اهل خانه، گندم را با آسیا آرد می‌کردند و با آن، نان می‌پختند. کسانی که توانایی بیشتری داشتند، به اندازه‌ی مصرف یک سال، گندم می‌خریدند و در خانه نگهداری می‌کردند.

یک سال گندم کمیاب شد و قیمت آن بالا رفت. مردم ترسیدند که مبادا گندم نایاب شود و گرسنه بمانند! بنابراین هر کسی هرچه گندم داشت برای خود نگه می‌داشت و پنهان می‌کرد. کسانی هم که گندم نداشتند برای مصرف یک سال خود به قیمت گران، گندم می‌خریدند و ذخیره می‌کردند. فقط مردم فقیر بودند که به‌اجبار، گندم مصرفی خود را روزانه می‌خریدند و اگر گندم پیدا نمی‌کردند، گرسنه می‌ماندند.

خدمتگزار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌گوید:

امام که از کمیابی گندم آگاه شده بود، مرا صدا زد و از من پرسید: «آیا امسال در خانه گندم داریم؟»

من که مقدار زیادی گندم خریده بودم، گفتم: «بله، خیلی زیاد! به اندازه‌ی مصرف چندین ماه.»

من خوشحال بودم که در چنین سالی توانسته‌ام مقدار زیادی گندم بخرم و

خانواده‌ی امام صادق علیه السلام را از خطر گرسنگی نجات دهم. منتظر بودم که امام صادق علیه السلام مرا تشویق کند. فکر می‌کردم امام صادق علیه السلام به من می‌گوید: «چه خوب! گندمها را نگه دار و اگر توانستی باز هم خریداری کن.» ولی برخلاف انتظارم حضرت فرمود: «گندمها را به میدان گندم‌فروش‌ها بیرون در اختیار مردم بگذار و بفروش.»

من خیلی تعجب کردم و با ناراحتی گفتتم: «گندمها را بفروشم؟! در اختیار مردم بگذارم؟! گندم در مدینه، نایاب است. اگر اینها را بفروشم، دیگر نمی‌توانیم گندم پیدا کنیم؛ آن وقت گرسنه می‌مانیم.»
ولی امام صادق علیه السلام دوباره با آهنگ محکم‌تری فرمود: «همین که گفتتم! هرچه زودتر همه‌ی گندمها را در اختیار مردم بگذار!»



گندمها را به میدان گندم‌فروش‌ها بردم و به قیمت ارزان به مردم فروختم. وقتی که به خانه برگشتم، نتیجه را به امام گزارش دادم. امام بسیار خشنود شد.

و فرمود: «از امروز نان خانه‌ی مرا، نیمی گندم و نیمی جو، روزانه از بازار بخر.
اگر گندم و جو در بازار بود، نان تهیّه می‌کنیم و اگر نبود، مثل مردم فقیری که
نمی‌توانند گندم تهیّه کنند، رفتار می‌کنیم. در چنین سالی ما نباید غذای
مسلمان‌ها را در خانه انبار کنیم. من می‌توانم تا آخر سال برای مصرف
خانواده‌ی خود، نان تهیّه کنم؛ ولی این کار را نمی‌کنم و از حالا نان خانه‌ام را
روزبه‌روز تهیّه می‌کنم؛ با این کار هم به یاری تهیدستان می‌شتابم و هم در
اداره‌ی زندگی از فرمان خدا اطاعت می‌کنم.»

«داستان راستان»، ج دوم، داستان شماره‌ی ۸۲

اثر استاد شهید «مرتضی مطهری»

به نقل از کتاب «بحار الانوار»، ج ۱۱، چاپ کمپانی، ص ۱۲۱

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



آسیا:	۱. دستگاه آرد کردن گندم (= آسیاب) ۲. دندان های عقب در دهان ۳. بزرگ ترین و پر جمعیت ترین قاره‌ی دنیا
آهنگ:	۱. صدای موسیقی؛ ۲. صدا و لحن سخن (در این درس) رسیدگی کردن به کارهای زندگی؛ مدیریت کارهای زندگی ذخیره کردن؛ چیزی را در جایی نگهداری کردن برخلاف میل؛ مخالف فکر و عقیده ناچار؛ ناگزیر
اداره‌ی زندگی:	عجله کردن برای انجام کاری
انبار کردن:	کسی را به علت انجام عمل خوب و شایسته‌ای، مورد ستایش و تقدیر قرار دادن
برخلاف انتظار:	محل پختن نان
به اجبار:	(جمع تهییدست) فقیران؛ مستمندان شاد شدن؛ خوشحال شدن
به کاری شتافتن:	انبار کردن؛ جمع کردن؛ اندوختن بهای آن زیاد شد؛ گران شد.
تشویق کردن:	آنچه کمتر پیدا شود؛ نادر؛ آنچه به راحتی در دسترس نباشد. برای بیان ترس و بیم از وقوع امری گفته می‌شود؛ نکند که... ۱. آنچه یافت نمی‌شود و امکان دسترسی به آن وجود ندارد. ۲. آنچه کم یافت می‌شود و امکان دسترسی به آن کم است، بسیار نادر و کمیاب
تونر:	آنچه کمتر پیدا شود؛ نادر؛ آنچه به راحتی در دسترس نباشد. برای بیان ترس و بیم از وقوع امری گفته می‌شود؛ نکند که... ۱. آنچه یافت نمی‌شود و امکان دسترسی به آن وجود ندارد. ۲. آنچه کم یافت می‌شود و امکان دسترسی به آن کم است، بسیار نادر و کمیاب
تُهییدستان:	آنچه کمتر پیدا شود؛ نادر؛ آنچه به راحتی در دسترس نباشد. برای بیان ترس و بیم از وقوع امری گفته می‌شود؛ نکند که... ۱. آنچه یافت نمی‌شود و امکان دسترسی به آن وجود ندارد. ۲. آنچه کم یافت می‌شود و امکان دسترسی به آن کم است، بسیار نادر و کمیاب
خشندود شدن:	آنچه کمتر پیدا شود؛ نادر؛ آنچه به راحتی در دسترس نباشد. برای بیان ترس و بیم از وقوع امری گفته می‌شود؛ نکند که... ۱. آنچه یافت نمی‌شود و امکان دسترسی به آن وجود ندارد. ۲. آنچه کم یافت می‌شود و امکان دسترسی به آن کم است، بسیار نادر و کمیاب
ذخیره کردن:	آنچه کمتر پیدا شود؛ نادر؛ آنچه به راحتی در دسترس نباشد. برای بیان ترس و بیم از وقوع امری گفته می‌شود؛ نکند که... ۱. آنچه یافت نمی‌شود و امکان دسترسی به آن وجود ندارد. ۲. آنچه کم یافت می‌شود و امکان دسترسی به آن کم است، بسیار نادر و کمیاب
قیمت آن بالا رفت:	آنچه کمتر پیدا شود؛ نادر؛ آنچه به راحتی در دسترس نباشد. برای بیان ترس و بیم از وقوع امری گفته می‌شود؛ نکند که... ۱. آنچه یافت نمی‌شود و امکان دسترسی به آن وجود ندارد. ۲. آنچه کم یافت می‌شود و امکان دسترسی به آن کم است، بسیار نادر و کمیاب
کمیاب:	آنچه کمتر پیدا شود؛ نادر؛ آنچه به راحتی در دسترس نباشد. برای بیان ترس و بیم از وقوع امری گفته می‌شود؛ نکند که... ۱. آنچه یافت نمی‌شود و امکان دسترسی به آن وجود ندارد. ۲. آنچه کم یافت می‌شود و امکان دسترسی به آن کم است، بسیار نادر و کمیاب
مبادا:	آنچه کمتر پیدا شود؛ نادر؛ آنچه به راحتی در دسترس نباشد. برای بیان ترس و بیم از وقوع امری گفته می‌شود؛ نکند که... ۱. آنچه یافت نمی‌شود و امکان دسترسی به آن وجود ندارد. ۲. آنچه کم یافت می‌شود و امکان دسترسی به آن کم است، بسیار نادر و کمیاب
نایاب:	آنچه کمتر پیدا شود؛ نادر؛ آنچه به راحتی در دسترس نباشد. برای بیان ترس و بیم از وقوع امری گفته می‌شود؛ نکند که... ۱. آنچه یافت نمی‌شود و امکان دسترسی به آن وجود ندارد. ۲. آنچه کم یافت می‌شود و امکان دسترسی به آن کم است، بسیار نادر و کمیاب
همین که گفتم!:	آنچه کمتر پیدا شود؛ نادر؛ آنچه به راحتی در دسترس نباشد. برای بیان ترس و بیم از وقوع امری گفته می‌شود؛ نکند که... ۱. آنچه یافت نمی‌شود و امکان دسترسی به آن وجود ندارد. ۲. آنچه کم یافت می‌شود و امکان دسترسی به آن کم است، بسیار نادر و کمیاب

به این جمله‌ها توجه کنید:

حضرت محمد ﷺ مردم را به یگانه‌پرستی فرا می‌خواند.

آفتاب سخت می‌تایید.

یک سال گندم کمیاب شد.

سؤال: آیا می‌توانیم فعل جمله‌های بالا را حذف کنیم؟ مثلاً بگوییم:

«حضرت محمد ﷺ مردم را به یگانه‌پرستی» «آفتاب سخت» «یک سال گندم کمیاب»

حتماً جواب می‌دهید، خیر، غلط است. چون فعل جزء اصلی جمله است و جمله بدون فعل کامل نمی‌شود.

اکنون به عبارت زیر توجه کنید:

امام که از کمیابی گندم آگاه شده بود، مرا صدا زد و از من پرسید: آیا امسال در خانه گندم داریم؟

من که مقدار زیادی گندم خریده بودم، گفتم: «بله، خیلی زیاد! به اندازه‌ی مصرف چندین ماه.»

همان طور که می‌بینید در بخش دوم عبارت، در سه جا فعل آورده نشده و جمله بدون فعل آمده است.

لازم است بدانیم که در بعضی از موارد، جمله بدون فعل آورده می‌شود.

یکی از آنها جایی است که فعل قبلی را بخواهیم تکرار کنیم. مانند عبارت بالا.

حالا شما بگویید فعل جمله‌های زیر چیست؟

آن روزها در همه‌ی خانه‌ها هم تنور بود، هم آسیا.....

این کار را انجام بد. چشم.....

خداحافظ.....

روز شما به خیر.....



«در محله‌ی بنی‌ساعده»

شب بود و هوا بارانی و مرطوب؛ امام صادق علیه السلام تنها و در خلوت کوچه از خانه بیرون آمد و به طرف محله‌ی بنی‌ساعده روانه شد. معلّی بن خُنیس که از اصحاب و یاران نزدیک امام بود، امام را دید و آهسته به دنبال امام حرکت کرد. ناگهان معلّی در آن تاریکی شب، متوجه شد که چیزی از دوش امام روی زمین ریخت. جلو رفت و سلام کرد. امام صدای معلّی را شنید و جواب سلام او را داد و فرمود: «تو معلّی هستی؟» معلّی جواب داد: «بله.» امام فرمود: «اینها را از روی زمین جمع کن و به من بده». معلّی خم شد و دید که چند نان روی زمین ریخته است. آنها را جمع کرد و به دست امام داد. امام هم نان‌ها را در کيسه‌ی بزرگی که همراه داشت، ریخت. کيسه‌ای که یک نفر به سختی می‌توانست آن را به دوش بکشد. معلّی گفت: «اجازه بدھید، این را من بگیرم.» امام فرمودند: «خیر، لازم نیست. خودم به این کار، سزاوارتم.» بعد هر دو نفر به راه افتادند و به محله‌ی بنی‌ساعده رسیدند. آنجا محله‌ی فقرا و مستمندان بود و کسانی که مکانی نداشتند، در آنجا زندگی می‌کردند. همه خواب بودند و حتی یک نفر هم بیدار نبود. امام نان‌ها را، یکی یکی و دوتا دوتا، کنار لباس فقرا گذاشت و هیچ کس را فراموش نکرد. پس از تمام شدن نان‌ها، به طرف خانه حرکت کردند؛ در راه معلّی پرسید: «آیا اینها که شما در دل شب برایشان نان آوردید، شیعه و معتقد به امامت هستند؟» امام پاسخ دادند: «نه! اگر معتقد به امامت بودند، نمک هم می‌آوردم.»

از کتاب داستان راستان، اثر استاد شهید مطهری، داستان ۴۰
به نقل از کتاب وسائل الشیعه، ج(چاپ امیر بهادر)، ص ۴۹



درس پنجم

امید به خدا

کبوتر بچه‌ای را کرد دنبال	شنیدستم که شهبازی کهنسال
به هر سو تاخت تازان از پیاش باز	ز بیم جان کبوتر کرد پرواز
ز چنگ باز شاید دربرد جان	به دشت و کوه و صحراء بود پران
درختی در نظر بگرفت و بنشست	اجل را دید و شُست از زندگی دست
که کی چنگال باش می‌کند خرد؟!	نشست و سر به زیر پر فرو برد
که صیادی کمان بر کف، به زه تیر	نظر کرد آن نگون اقبال بر زیر
هدف بگرفته و کرده نشانش	کمان بر کف، نموده قصد جانش
نه بنشستن صلاح است و نه پرواز	به زیر پای، صیاد و به سر، باز
در آن دم، دل به امید خدا بست	به کلی رشته‌ی امید بگست
نجات از مرگ دادش حی داور	چو امیدش به حق بود آن کبوتر
قضا بر باز خورد آن تیر و افتاد	بزد ماری به شست پای صیاد
کبوتر شاد و خندان کرد پرواز	به خاک افتاد هم صیاد و هم باز

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



مرگ	آجل:
به دنبال او؛ در تعقیب او	از پی‌اش:
از زندگی دست شستن: از زندگی نامید شدن.(دست از زندگی شستن: نامید و مأیوس شدن)	
به دست (کمان بر کف: کمان به دست و آماده)	بر کف:
۱. پاره کرد. ۲. پاره شد.	بگسست:
ترس؛ وحشت؛ هراس	بیم:
سریع دویدن؛ تن رفتن	تاختن:
شتابان؛ در حال دویدن	تازان:
زنده (از صفات خداوند متعال)	خی:
له کردن؛ قطعه قطعه کردن	خود کردن:
کسی که بین دیگران حکم و داوری می‌کند. (از صفات خداوند مهربان)	داور:
انتخاب کرد.	در نظر بگرفت:
جانش را نجات دهد. (دربردن: دور کردن چیزی یا کسی از جایی که در آن، خطر وجود دارد.)	دربَد جان:
لحظه؛ هنگام	ذم:
چله‌ی کمان (به زه تیر: در حالی که تیر را به زه کمان اندادته و آماده‌ی تیراندازی است).	زه:
شنیده‌ام.	شنیدستم:
در اینجا به معنی از قضا؛ به صورت اتفاقی؛ اتفاقاً	قضا:
پیر	کهنسال:
بخت برگشته؛ بدخت	نگون‌اقبال:
قصد کشتن او را کرده است.	نموده قصد جانش:
نشانه گرفتن؛ نشانه روی کردن	هدف گرفتن:

نکته‌ی (۱) :

فعل «شندستم» (=شندهام) صورتی دیگر از فعل ماضی نقلی است که در زمان‌های گذشته (علاوه بر صورت امروزی آن) به کار می‌رفت. این شکل از ماضی نقلی را به صورت «بن ماضی + فعل‌های استم، استی، استیم، استید و استند» می‌ساخته‌اند: «شندستم، شندستی، شندست، شندستیم، شندستید، شندستند» اماً امروزه ماضی نقلی، تنها به صورت «صفت مفعولی (= بن ماضی + ه) + فعل‌های کمکی: ام، ای، است، ایم، اید و اند» ساخته می‌شود.
مانند: گفته‌ام - گفته‌ای - گفته است

نکته‌ی (۲) :

در زمان‌های گذشته «ب» را در اوّل انواع فعل ماضی (ماضی ساده، نقلی، ...) می‌آوردند. مانند: بگرفت، برفتم، بگفته‌اند و...؛ ولی امروزه فعل‌های ماضی، بدون «ب» به کار می‌روند. مانند: خورده، نوشته، گرفت، گفت
البته در نظرهای ادبی و شعر امروزی، کاربرد بسیار کمی از فعل ماضی همراه «ب» دیده می‌شود.



امید در واپسین لحظه‌های زندگی

پیامبر اعظم ﷺ به بالین مردی که در حال مرگ بود، رفتند و بعد از چند دقیقه از او پرسیدند: «در چه حالی؟» او عرض کرد: «در حالی هستم که از گناهان خویش هراسانم و به رحمت پروردگارم، امید بسته‌ام.» حضرت فرمودند: «در چنین حالتی که این دو در قلب بنداهای جمع می‌گردد، خداوند متعال، شخص را از آنچه می‌ترسد، در امان می‌دارد و آنچه را که به آن امید بسته، عطا می‌فرماید.»

کتاب: گنجینه‌ی معارف، ص ۱۳۶

اثر: محمد رحمتی شهرضا

به نقل از: جامع السعادة مرحوم نراقی، ص ۳۸۴

همان طور که همه می‌دانیم «بیم و امید» در کنار هم، نقش تربیتی دارند. امید تنها، سبب غرور و بیم با ترس نیز به تنها بی، سبب ناامیدی می‌گردد؛ حتی شیوه‌ی تبلیغ پیامبران راستین نیز بر همین دو محور بیم و امید بوده است. در روایات معصومین علیهم السلام آمده است:

«به خدا امیدوار باش. اما نه آنقدر که بر گناهان جرأت پیدا کنی، و از خدا بترس. اما نه آنقدر که پس از انجام خطأ از رحمت او ناامید شوی.»





دیگر ششم

حضرت موسى ﷺ

در گذشته‌های دور در سرزمین مصر، زمامدار ستمگری فرمانروایی می‌کرد که او را «فرعون» می‌نامیدند. او مردی خودپسند و متکبر بود و به مردم می‌گفت: «من بزرگ‌ترین خدای شما هستم، زندگی و مرگ شما در دست من است و باید از من پیروی کنید.»

مردم آن سامان نیز، فرمان‌هایش را بی‌چون و چرا می‌پذیرفتند و در برابرش به خاک می‌افتدند؛ تنها بنی‌اسرائیل که خدا پرست بودند در برابرش ایستادگی می‌کردند. لذا فرعون و کارگزارانش، بنی‌اسرائیل را به کارهای سخت و ادار کرده و به جای مزد، به آنها ستم می‌کردند. اگر مخالفتی هم داشتند، دست و پای آنها را می‌بُریدند و آنها را به دار می‌آویختند. در این هنگام خداوند «حضرت موسى ﷺ» را به پیامبری برگزید.

روزی فرعون و سران مصر در کاخ بودند که حضرت موسى ﷺ وارد شد. فرعون پرسید: «تو موسى هستی؟» حضرت موسى ﷺ فرمود: «بله، من موسى هستم و از سوی خدا برای هدایت شما آمده‌ام. خدا را اطاعت کنید تا خوشبخت و سعادتمند شوید. پروردگار به من فرمان داده که بنی‌اسرائیل را از بدختی و بردگی رهایی بخشم.»

فرعون با خشم گفت: «ای موسى! خدای تو کیست؟»



حضرت موسی ﷺ پاسخ داد: «خدایم کسی است که زمین، آسمان، شما، پدرانتان و همهی موجودات را آفریده است و روزی بخش و هدایتگر همه اوست.»

فرعون به مردمی که در کاخش بودند، رو کرد و گفت: «مگر سرزمین مصر، مال من نیست؟ آیا من پروردگار و روزی بخش شما نیستم؟»

حضرت موسی ﷺ با آرامش و مهربانی به مردم فرمود: «شما پس از این دنیا به جهان آخرت می‌شتابید؛ بنابراین باید کاری کنید که در آنجا خوشبخت شوید. آفرینندهی همه خداست و من از جانب او بهترین دستورهای زندگی را برای شما آوردم.»

حضرت موسی ﷺ به فرمان خدا تصمیم گرفت تا بنی اسرائیل را از ستم فرعون نجات دهد؛ بنابراین به آنها دستور داد، آماده‌ی مهاجرت شوند. سپس در یک شب تاریک در حالی که فرعونیان از تصمیم حضرت موسی ﷺ و پیروانش بی‌خبر بودند، از مصر خارج گشتدند.

بامداد، فرعون خبردار شد، و در حالی که خشمگین شده، بود.
دستور داد تا سپاه بزرگی فراهم نمایند و بنی اسرائیل را دنبال کرده و آنها را دستگیر کنند.

حضرت موسی ﷺ و بنی اسرائیل، آنقدر پیش رفتند تا به دریا رسیدند و با معجزه‌ی حضرت موسی ﷺ از دریا گذشتند، ولی فرعون و فرعونیان هنگام گذشتن از دریا غرق گشتند تا در جهان دیگر، سزای ستم‌های خویش را ببینند.

«این است سرانجام ستمگران»



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



با مداد:	صبح زود
بردگی:	برده و بندۀ کسی بودن
برگزیدن:	انتخاب کردن از میان چند چیز یا چند نفر (برگزیده: منتخب)
به خاک افتادن:	سجده کردن؛ کنایه از احترام گذاشتن بسیار زیاد به کسی می‌باشد.
به دار آویختن:	اعدام کردن؛ دار زدن؛ به دار کشیدن
بی‌چون و چرا:	بدون اعتراض و سؤال؛ بدون اندکی مخالفت
خودپسند:	آن که خود را از دیگران برتر و بهتر می‌داند؛ از خود راضی؛ معروف تعقیب کردن؛ به دنبال کسی رفتن
دبیال کردن:	گرفتن انسان مجرم توسط مأموران دولتی یا پلیس
دستگیر کردن:	نگاه کردن به طرف
دو کردن:	حکومت‌کننده؛ حاکم؛ فرمانروای
زمادار:	سرزمین؛ ناحیه؛ محل؛ مکان
سامان:	امیران؛ بزرگان
سران:	خاکِ متعلق به یک کشور یا قوم؛ کشور؛ مملکت؛ مرز
سرزمین:	و بوم
غوق گشتنده:	در آب خفه شدن؛ در آب مردن.
فرمانروایی کردن:	حکومت کردن؛ حاکم بودن؛ ریاست کردن
کارگزار:	انجام‌دهنده‌ی کاری؛ مأمور دولت یا حکومت
گذشته‌های دور:	زمان بسیار دور از زمان حاضر، زمان قدیم

در نوشته‌ای ساده و روان، همانند نشر درس «حضرت موسی علیه السلام»، شیوه‌ی ساده‌نویسی و روان‌نویسی در تمام قسمت‌ها باید لحاظ گردد. آوردن جمله‌ها در یک قالب مشخص، مانند گفتوگو یا سؤال و جواب با فعل‌های مشخص مانند ماضی (садه، استمراری، نقلی و...) و مضارع، می‌تواند به یکدست بودن نوشته‌ی ما کمک نموده تا مخاطب در ارتباط برقرار کردن با آن، دچار مشکل و سردرگمی نگردد.

باید در نظر داشت که گاهی یکدست نوشتن و در یک قالب نگه داشتن به تنها ی خوب نیست، بلکه می‌تواند خسته‌کننده نیز باشد؛ بنابراین هم باید در یکدست بودن تلاش نماییم و هم در خسته نکردن مخاطب دقّت کنیم. شیوه‌ی «داستان‌سرایی» که در این درس به صورت «پرسش و پاسخ» بین موسی علیه السلام و فرعون آمده، هم یکنواختی این متن ساده و روان را نگه می‌دارد و هم مانع خستگی می‌شود. اکنون شما نیز متنی را بیابید یا بنویسید که هم روان و یکدست باشد و هم خسته‌کننده نباشد.



«مشکلات قوم یهود»

شما در این درس با ماجراهی حضرت موسی ﷺ و فرعون و قوم بنی اسرائیل آشنا شدید. ولی این ظلم و ستم، فقط از جانب فرعون و فرعونیان نبود؛ بلکه خود قوم بنی اسرائیل هم آزارها، مشکلات و پیمان‌شکنی‌های فراوانی در مقابل حضرت موسی ﷺ هارون ﷺ و دیگر پیامبران بنی اسرائیل روا داشتند، به‌طوری‌که خداوند برای تهدید آنها کوه طور را با تمامی بزرگیش بر سر آنان بلند نمود که اگر ایمان نیاورند و دست از کارهای کفرآمیز در مقابل پیامبران برندارند، بر سر آنان بیفکند ولی بسیاری از این قوم، ایمان نیاورند و با آنکه در «تورات» (كتاب آسمانی یهودیان) بارها به ذکر پیامبران بعد از موسی ﷺ تا خاتم الانبیاء پرداخته شده، ولی این قوم، خود را برترین قوم روی زمین انگاشته و با پیامبران بعد از حضرت موسی ﷺ یعنی حضرت عیسیٰ ﷺ و حضرت محمد ﷺ به مخالفت پرداخته‌اند. در این روزگار، ما نیز شاهد ظلم و ستم فراوان گروهی نژادپرست یهودی به‌نام «صهیونیست» هستیم. این قوم علاوه بر ستم فراوانی که به ملت مظلوم فلسطین روا می‌دارند، با اسلام، اسلام‌گرایی و آزادی مردم جهان نیز مبارزه می‌کنند و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین هدف این گروه، حکومت بر جهان است.



دَرْ هَفْتَم

محمد بن زکریّای رازی کاشف الکل

در حدود هزار و دویست سال پیش در شهر «ری» جوانی می‌زیست که بعدها بهنام «رازی» شهرت پیدا کرد. وی بسیار کنجکاو و دقیق بود و به کسب علم، شوق فراوان داشت. ریاضیات، نجوم و بیشتر علوم زمان خود را در روزگار جوانی فرآگرفت. چون در آن زمان، دانشمندان به کیمیاگری می‌پرداختند، وی نیز به این کار علاقه‌ی بسیار پیدا کرد. کیمیاگران می‌خواستند ماده‌ای به دست آورند که با آن، فلزات دیگر را به طلا تبدیل کنند. رازی برای نیل به این مقصود، روز و شب به آزمایش‌های گوناگون می‌پرداخت. بر اثر همین آزمایش‌ها به چشم درد مبتلا شد. ناگزیر به پزشکی مراجعه کرد. گویند که پزشک برای معالجه‌ی چشم‌های رازی، پانصد سگه‌ی طلا از او گرفت و به او چنین گفت: «کیمیای واقعی این است، نه آنچه تو در جست‌وجوی آنی.»

این سخن بر «رازی» بسیار اثر کرد و از آن پس به تحصیل دانش پزشکی پرداخت.

در آن زمان، بغداد مرکز علم بود. رازی به آنجا رفت؛ مدت‌ها عمر خود را

صرف تحصیل پزشکی کرد و شهرت فراوان یافت؛ سپس به وطن خود بازگشت. رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد و در آنجا به درمان بیماران و تدریس دانش پزشکی پرداخت.

چون رازی بزرگترین پزشک زمان خود بود، بسیاری از امیران، او را برای مداوا به دربار خود دعوت می‌کردند.



رازی گذشته از مداوای بیماران و اداره‌ی بیمارستان‌ها، بیش از دویست و پنجاه جلد کتاب نیز نوشته است که بیشتر آنها، مربوط به دانش پزشکی است و معروف‌ترین آنها «الحاوی» نام دارد. کتاب‌های مهم رازی به زبان‌های گوناگون ترجمه شده و استادان بزرگ در دانشگاه‌های مشهور جهان، این کتاب‌ها را تدریس می‌کردند.

«الكل» که امروزه، کاربرد فراوانی در صنعت و پزشکی دارد، از کشفیات این دانشمند بزرگ است.

این پزشک، دانشمند و کاشف بلندمرتبه که از افتخارات بزرگ مسلمانان و کشور ایران است، در اواخر عمر به چشم‌درد سختی مبتلا گشت و عاقبت نایینا شد و در شهر ری (همان زادگاهش) درگذشت.



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

بلندمرتبه:	دارای مقام عالی؛ عالی‌مقام
تأسیس کردن:	افتتاح کردن؛ بنا کردن
تدریس:	درس دادن
ریاضیات:	علم مربوط به اعداد، اشکال و اندازه‌گیری
زادگاه:	محل تولد
سوق داشتن:	علاقة و اشتیاق داشتن (سوق: میل و علاقه‌ی زیاد)
شهرت پیدا:	مشهور شدن؛ شهرت یافتن
کردن:	فلز؛ ماده‌ای معدنی است که انواع مختلفی دارد. مانند: طلا، نقره، مس، آلومینیم، آهن.
کاربرد:	استفاده کردن و به کار بردن؛ به کارگیری
کاشف:	کشف‌کننده؛ کسی که به چیز ناشناخته‌ای پی می‌برد.
کشف‌ها	کشفیات؛ تبدیل فلزات ناقص به فلزات کامل (مثل تبدیل آهن به طلا)
کیمیاگری:	مایعی که برای از بین بردن میکروب در پزشکی و وسائل صنعتی استفاده می‌شود.
الکل:	ماده؛ چیزی که دارای وزن است و به ظرف و جا نیاز دارد و به صورت مایع، گاز و جامد می‌باشد.
مبتلاء:	دچار؛ گرفتار
مداوا:	درمان کردن؛ معالجه
ناگزیر:	ناچار؛ مجبور
نجوم:	(جمع نجم) ستاره‌ها
نیل:	رسیدن

به این کلمه‌ها توجه کنید:

اصفهانی، ایرانی، آفریقایی، آسیایی، سنگی و...

به این کلمه‌ها صفت نسبی گفته می‌شود که با آمدن «ی نسبت» در آخر نام شهر، کشور، قاره، یک چیز و... به دست می‌آیند. اما شکل ساخت و چگونگی اضافه شدن «ی نسبت» به آخر این کلمه‌ها گوناگون است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- اضافه شدن «ی نسبت» به آخر کلمه بدون هیچ تغییری؛

↳ مانند: ایران ⇔ ایرانی تبریز ⇔ تبریزی چوب ⇔ چوبی

(لازم به ذکر است که این نوع، مشهورترین نوع ساخت صفت نسبی از اسم است).

۲- حذف حرف آخر کلمه و اوردن «ی نسبت»؛

↳ مانند: سامرا ⇔ سامری بخارا ⇔ بخاری

۳- اضافه شدن چند حرف، قبل از «ی نسبت»؛

↳ مانند: بوسنی ⇔ بوسنیایی آلبانی ⇔ آلبانیایی

۴- بعضی از اسم‌ها برخلاف قاعده به صفت نسبی تبدیل می‌گردند:

↳ مانند: ری ⇔ رازی مدینه ⇔ مدنی



«زکریای رازی»

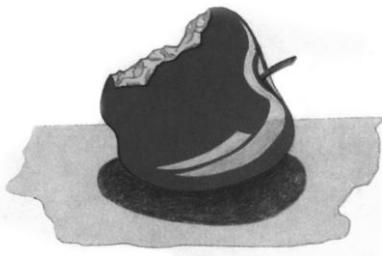
«ابوبکر محمد بن زکریاً بن یحییٰ رازی» دانشمند و پزشک مشهور ایرانی که عرب‌ها او را «طبیب المسلمين» نامیده‌اند؛ در ماه شعبان سال ۲۵۱ هـ ق مطابق با ۸۶۵ میلادی در شهر «ری» به دنیا آمد و به تحصیل فلسفه، کیمی‌گری، ریاضیات، نجوم و ادبیات پرداخت. او پس از چهل سالگی شروع به یادگیری دانش پزشکی کرد و شهرت فراوانی به دست آورد و به دربار «ابوصالح منصور بن اسحاق سامانی» حاکم ری درآمد و ریاست بیمارستانی را که در آن شهر بنا شده بود، به عهده گرفت. وی بیشتر زندگی خود را در شهر ری گذرانید و بعدها در بغداد نیز تعلیم، تدریس و مدیریت بیمارستان‌ها را به عهده داشت. او در فلسفه، صاحب‌نظر بود و بیشتر شهرت او در فلسفه به خاطر آن است که برخلاف بسیاری از معاصران خود، عقاید خاصی را بیان کرده که بیشتر مخالف با نظریه و تفکرات «ارسطو» است. او ۵۶ کتاب در پزشکی دارد؛ مانند: *الحاوی*، *المتصوری*، *الشُّكُوك*، *مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الطَّبِيبُ*، *بُرْءُ الْسَّاعَةِ*، *الْفَاحِرُ فِي الطِّبِّ*، *دَفْعُ مَضَارِ الْأَغْذِيَةِ* و...؛ کتاب‌های دیگر او در علوم مختلف از قبیل منطق، طبیعت، ریاضیات، نجوم، فلسفه الهیات، کیمیا و فنون مختلف می‌باشد. کتاب «الحاوی» عنوان‌های دیگری نیز دارد. مانند: «*الْجَامِعُ الْحَاسِرُ لِصَنَاعَةِ الطِّبِّ*»، «*حَاسِرُ صَنَاعَةِ الطِّبِّ*»، «*الْجَامِعُ الْكَبِيرُ*» و «*الْجَامِعُ*».

«ابن العمید» وزیر «رُکنُ الدُّولَه» بعد از وفات رازی، سیاه‌مشق‌های کتاب «الحاوی» را به دست آورد و با کمک برخی از شاگردان رازی، آنها را مرتب کرد؛ این کتاب، دایرة المعارفی از طب و پزشکی است. کتاب «الشُّكُوك» کتابی است که به عربی نوشته شده و رازی در آن، ایراداتی بر حکیم بزرگ، «جالینوس» وارد ساخته است.

کتاب «بُرْءُ السَّاعَةِ» کتابی است که درباره‌ی درمان‌های فوری برای بیماران نوشته شده است.

کتاب «طِبُّ الْمَنْصُورِی» درباره‌ی علم پزشکی و مختصرتر از کتاب «الحاوی» است که در ۱۰ جزء تأليف شده که چندبار به زبان لاتین ترجمه و چاپ شده است. «مَنْ لَا يَحْضُرُ الطَّبِيبُ» کتابی است که دستورهای آسانی برای معالجه‌ی بیماران دارد که بیماران بدون نیاز به پزشک از آن استفاده کنند. این کتاب به «طِبُّ الْفُقَرَاءِ» نیز شهرت دارد.





اسراف نکنیم

حضرت رضا^{علیه السلام} میوه‌ی نیم‌خورده‌ای را دیدند که روی زمین افتاده است. یکی از نزدیکانشان مقداری از آن را خورده بود و بقیه‌اش را دور انداخته بود. حضرت رضا^{علیه السلام} ناراحت شدند و او را صدا کردند و فرمودند: «چرا اسراف می‌کنی؟ چرا به نعمت‌های خدا بی‌اعتنایی می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که خدا اسراف کاران را دوست ندارد؟ مگر نمی‌دانی که خدا اسراف کاران را سخت عذاب می‌دهد؟ اگر به چیزی نیاز ندارید، آن را تلف نکنید. آن را در اختیار کسانی بگذارید که به آن محتاج و نیازمندند.»

با توجه به سخنان حضرت امام رضا^{علیه السلام} به خاطر بیاوریم که برای درست شدن یک سبب چه مقدار نیرو، آب، هوا و مواد معدنی مصرف می‌شود تا یک دانه‌ی سبب به درختی تبدیل گردد و چه افرادی باید بکوشند تا سببی به دست ما برسد. فکر کنیم که این مقدار کار و انرژی چقدر ارزش دارد. وقتی قسمتی از یک میوه را دور می‌ریزیم یا نعمتی از نعمت‌های خدا را بیهوده مصرف می‌کنیم، در حقیقت به آن همه انرژی و زحمت بی‌اعتنایی کرده و نسبت به خدا ناسپاسی کرده‌ایم.

چرا باید نعمت‌های خداوند را بی‌ارزش و بیهوده بشماریم؟ آیا راضی

می‌شویم که کودکی گرسنه بخوابد ولی ما قسمتی از غذای خویش را دور بریزیم یا میوه‌ای را در ظرف زباله بیندازیم؟ آیا راضی می‌شویم انسانی تشنه بماند و ما آب را بیهوده تلف کنیم و یا عده‌ای به خاطر نداشتن مداد و کاغذ از تحصیل دانش محروم شوند و ما کاغذهای خود را بی‌دلیل پاره کنیم یا ننوشته و سفید بگذاریم؟ آیا شایسته است که بیش از مقدار نیاز، برق مصرف کنیم ولی دیگران برق و روشنایی نداشته باشند؟



در حالی که می‌دانیم خداوند، آب، خاک، آفتاب، هوا و نعمت‌های دیگرش را به صورت یکسان و رایگان برای همه‌ی انسان‌ها آفریده است و همه‌ی انسان‌ها باید از نعمت‌های خدا، بهره‌مند شوند.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



زیاده‌روی در مصرف چیزی؛ ولخرجی	اسراف:
نیرو؛ قدرت؛ توان	انرژی:
۱. بازمانده و باقیمانده‌ی کسی یا چیزی ۲. ادامه و دنباله	بقیه:
به یاد آوردن	به خاطر آوردن:
برخوردار شدن؛ استفاده بردن	بهره‌مند شدن:
بی‌ارزش دانستن؛ بی‌توجهی	بی‌اعتنایی:
بی‌فایده؛ بی‌نتیجه	بی‌فایده:
از بین بردن؛ خراب و فاسد کردن؛ هدر دادن	تلف کردن:
باقیمانده‌ی غذا یا میوه	نیم‌خورده:

کلمه‌ی «مگر» در جمله، معانی گوناگونی دارد. به این جمله توجه کنید:
 «مگر نمی‌دانی که خدا اسراف کاران را دوست ندارد؟»

در این جمله «مگر» برای «بیان پرسش انکاری» به کار رفته است و در این معنا معمولاً در جمله‌های منفی استفاده می‌شود. اکنون به برخی دیگر از معناهای این کلمه اشاره می‌کنیم:

۱- برای بیان استثنای کار می‌رود و به معنای «جز» است؛

لکه مانند: همه‌ی امامان ما شهید شده‌اند مگر حضرت مهدی ع.

۲- برای پرسش معتبرضانه به کار می‌رود؛

لکه مانند: مگر بدتر از این می‌شود که پیامبر ص را غیرمعصوم بدانیم؟!

۳- برای امیدواری به کار می‌رود و به معنای «باشد که؛ امید آنکه؛ ان شاءا...» است؛

لکه مانند: مگر خدا خودش به آنها کمک کند.

در گفت‌و‌گو، اصطلاح «مگر نه» استفاده زیادی دارد در این نوع از استفاده «مگر نه» در پایان جمله قرار می‌گیرد که به معنی «آیا این طور نیست؟» می‌باشد و به صورت استفهام انکاری سؤال می‌شود.

لکه مانند: دیروز خانه نبودی، مگر نه؟



«اسراف»

﴿وَكُلُوا وَاشْرُبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُ الْمُسْرِفِينَ﴾

بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید که خداوند اسراف کاران را دوست ندارد.
سوره اعراف، آیه ۳۱

چند مطلب درباره اسراف:

(الف) کمترین اندازه اسراف:

امام صادق علیه السلام می فرماید: «کمترین اندازه اسراف، دور ریختن تماندهی ظرف
(غذا یا آب) است.» (کافی، ج ۶ ص ۴۶۰)

(ب) اسراف کردن، موجب از دست رفتن نعمت می شود.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «هر کس میانه روی داشته باشد و قناعت کند، نعمت برای او باقی و پایدار می ماند و آن کس که تبذیر و اسراف کند، نعمتها را از دست می دهد.» (تحف العقول، ص ۴۷۱)

«سعدی شیرازی» مضمون قرآن کریم را که فرموده: «لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عِذَابَ لَشَدِيدٍ» را به زیبایی سروده است:

شکر نعمت، نعمت از کفت بیرون کند کفر، نعمت از کفت بیرون کند

(ج) دعای امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه، این گونه است:

خدایا! بر محمد و آلس درود فرست و مرا از اسراف و زیاده روی بازدار و در
بخشن و میانه روی استوار و محکم بدار و شیوه خوب زندگی کردن را به من
بیاموز و مرا به لطف خود از زیاده روی حفظ کن و روزی ام را از راههای حلال
جاری ساز. (دعای سی ام صحیفه سجادیه)

خودخواه چو شد مرد، به خواری اُفتند اسراف چو ورزد، به نداری اُفتند
آن کز پی خودخواهی و اسراف رود از برتری و بزرگواری اُفتند

دسر نهم

ز کهواره تا گور دانش بجوی

پیرمردی که سال‌های عمرش به هفتاد و هشت رسیده بود، در بستر بیماری، واپسین لحظات زندگی را می‌گذرانید. بستگانش با چشمانی اشکبار، نگران حال وی بودند. آنگاه که نفس او به شماره افتاد، دوستی دانشمند بر بالین وی حاضر شد و با اندوهی بسیار، حال او را جویا شد.

مرد بیمار با کلماتی بریده و کوتاه از دوست دانشمند خود، خواهش کرد که یکی از مسائل علمی را که زمانی با وی در میان گذاشته بود، بازگوید.

دانشمند گفت:



«ای دوست گرامی! اکنون در چنین حالت ضعف و بیماری چه جای این پرسش است؟!»

بیمار با ناراحتی پاسخ داد:
«کدامیک از این دو بهتر است: این مسئله را بدانم و بمیرم یا نادانسته و
جاله درگذرم؟»

مرد دانشمند مسئله را بازگفت. سپس از جای برخاست و دوست بیمارش را ترک کرد. هنوز چند قدمی دور نشده بود که شیون از خانه‌ی بیمار برخاست. چون سراسیمه بازگشت، بیمار چشم از جهان فروبسته بود.

مردی که در دم مرگ نیز تشهی فراگیری و دانش‌اندوزی بود، «ابوریحان بیرونی» یکی از بزرگ‌ترین ریاضی‌دانان و فیلسوفان ایرانی است. او از بزرگ‌ترین افتخارات کشور ایران است. همه‌ی زندگی ابوریحان در تأثیف، تحقیق و دانش‌اندوزی گذشت.

تا سال ۴۲۷ هجری قمری که شصت و پنج سال از عمرش می‌گذشت، یکصد و سیزده جلد کتاب نوشته بود. این کتاب‌ها در مسائل گوناگون از قبیل: ستاره‌شناسی، پزشکی، ریاضیات، تاریخ، جغرافیا، داروشناسی، آداب و رسوم ملل و دیگر دانش‌های است.

با وجود آنکه بیش از هزار سال از عصر ابوریحان می‌گذرد، بیشتر آثار و کتاب‌های او از جهت فکر، تازه می‌نماید. به نظر می‌رسد که اندیشه و روش تحقیق او در مسائل علمی به اندیشه و روش دانشمندان امروز، بیشتر نزدیک بوده تا به روش و فکر دانشمندان زمان خود.

او پیوسته به علت حوادث می‌اندیشید و به تحقیق، بررسی و کشف چیزهای ناشناخته، عشق می‌ورزید. درباره‌ی دین‌های گوناگون و آداب و رسوم ملّت‌های مختلف تحقیق می‌کرد و اطلاعاتی را که به دست می‌آورد، به صورت کتاب می‌نوشت. دشمن سرسخت‌جهل و در جستجوی دانش و بیانش بود. از این لحاظ در قرون گذشته کمتر می‌توان برای او نظیری پیدا کرد.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



اشکبار:	گریان؛ پر از اشک
با کسی در میان	به کسی گفتن
گذاشتن:	
بالین:	کنار بستر بیمار؛ (بر بالین کسی حاضر شدن؛ به عیادت کسی رفتن)
بجوى:	طلب کن؛ بخواه
بريده:	قطع شده (کلمه‌های بریده؛ کلمه‌های جدا جدا)
бинش:	بصیرت؛ نگرش؛ دید و نظر؛ قدرت در ک و شناخت معمولاً وسیع
تازه می‌نماید:	نو به نظر می‌رسد؛ تازه نشان می‌دهد.
تألیف:	جمع آوری کردن مطالب و نوشتمن آنها به صورت کتاب
تحقيق:	جستجو و بررسی علمی
حوادث:	حادثه‌ها؛ پیش‌آمددها (جمع حادثه)
حیرت‌انگیز:	تعجب‌آور؛ چیزی یا کاری که موجب شگفتی و تحیر شود؛ شگفت‌آور
دانش‌اندوزی:	اندوختن و جمع کردن دانش؛ تحصیل دانش
درگذشتن:	از دنیا رفتن
رسوم:	(جمع رسم) روش؛ آیین؛ عادت
شیون:	ناله و فریاد
عصر:	زمانه؛ دوره؛ روزگار؛ قبل از غروب آفتاب
فیلسوف:	کسی که خیلی خوب فلسفه می‌داند؛ حکیم
قرن:	سدۀ (به هر صد سال، یک قرن) (سدۀ) می‌گویند.
گور:	قبر؛ محل دفن
گهواره:	وسیله‌ای که نوزادان را برای خواب و آرامش در آن قرار داده و حرکت می‌دهند.
لحاظ:	جهت؛ نظر
ملل:	(جمع ملت) ملت‌ها؛ اقوام
نظیر:	مانند؛ مثل

نفس به شماره به سختی نفس کشیدن؛ پی در پی و کوتاه نفس کشیدن
افتادن:
ناراحت؛ پریشان؛ دلواپس
نگران:
آخرین: واپسین:

نکته‌ها



نکته‌ی (۱) :

کلمه‌ی «بستگان» همواره به صورت جمع می‌آید و شکل مفرد این کلمه، استفاده نمی‌شود.

در زبان فارسی، بستگان افراد به گروههای همچون بستگان درجه یک (پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر و فرزندان) و درجه دو (عمو، عمه، دایی، خاله و فرزندانشان) تقسیم می‌شوند.

نکته‌ی (۲) :

به این جمله توجه کنید: «چون سراسیمه بازگشت، بیمار مرده بود.» در این جمله، «چون» به معنی «وقتی که؛ هنگامی که» آمده است. در بسیاری از جمله‌های دیگر «چون» معانی گوناگونی دارد. مانند:
الف) به معنی «زیرا»: ⇔ حرفم را کامل نشینید، چون خیلی عجله داشت.
ب) به معنی «مثل و مانند»: ⇔ کتاب را چون گوهری بدانید و از آن به خوبی استفاده کنید.



«ابوریحان بیرونی»

«ابوریحان محمد بن احمد» ریاضیدان و فیلسوف ایرانی در سال ۳۶۲ هـ در خوارزم (بیرون) به دنیا آمد. وی اوایل عمر را در زادگاه خود و زیر سلطه‌ی «خوارزمشاهیان» گذرانید و بعد از آن، چند سال در «گرگان»، در دربار «قابوس بن وشمگیر» به سر برد و کتاب «آلآثار الباقية» را به نام آن پادشاه تألیف کرد. بعد از مدتی، به خوارزم بازگشت و در دربار «ابوالعتاس مأمون بن مأمون» ماند. «محمد غزنوی» در هنگام بازگشت به غزنی در سال ۴۰۸ هـ ابوریحان را با چند تن دیگر از دانشمندان خوارزمشاه، به غزنیین برداشت.

ابوریحان بعدها چندبار به خوارزم مسافرت کرد و در بیشتر جنگ‌های محمود غزنوی به هندوستان، همراه او بود و با دانشمندان و حکیمان هند، مباحثه و ملاقات می‌کرد. او در هند زبان «санسکریت» را آموخت و دایره‌ی معلومات خود را گسترش زیادی داد.

از جمله نوشته‌ها و تأیفات وی می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

کتاب «آلآثار الباقية عن القرون الخالية» که در حدود سال ۳۹۰ هـ نوشته شده و موضوع آن، تقویم، سال و اعياد ملت‌های مانند ملت ایران (سُعدیان، خوارزمیان و پارسیان) و یونان و نیز اعياد ادیان بزرگی چون یهود، مسیحیت و اسلام است.

کتاب «تحقيق مالهند من مقولات في العقل أو مزدوة» که درباره‌ی علوم، مذاهب، آداب و رسوم مردم هند نگاشته شده است.

کتاب «التفهيم لأهل صناعة التجيم» کتابی است درباره‌ی ستاره‌شناسی که ابتدا در سال ۴۲۰ هـ به فارسی نوشته شد و بعدها خود ابوریحان آن را به عربی ترجمه کرد که هر دو نسخه‌ی آن در دست می‌باشد.

این دانشمند بزرگ در سال ۴۴۰ هـ در شهر غزنی، دار فانی را وداع گفت.



دیگر دهم

چند سخن از سعدی

دو کس رنج بیهوده برداشت و سعی بی فایده کردند؛ یکی آن که اندوخت و
نخورد و دیگر آن که آموخت و نکرد.
علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست، نادانی

* * *

یکی را گفتند: «عالیم بی عمل به چه ماند؟» گفت: «به زنبور بی عسل.»

* * *

لقمان را گفتند: «ادب از که آموختی؟» گفت: «از بی ادبان؛ هرچه از ایشان در
نظرم ناپسند آمد، از آن پرهیز کردم.»

* * *

مشک آن است که خود ببوید؛ نه آنکه عطار بگوید.



اعرابی را دیدم که پسر را همی گفت: «يا بُنَى! إِنَّكَ مَسْؤُلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ماذَا اكتَسَبْتَ وَ لَا يُقالُ بِمَنْ انْتَسَبْتَ؟» یعنی تو را خواهند پرسید که «عملت چیست؟» نگویند که «پدرت کیست؟»

او نه از کرم پیله، نامی شد
لامر همچو او گرامی شد
جامعه‌ی کعبه را که می‌بوسد
با عزیزی نشست روزی چند

* * *

از گلستان سعدی

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



آموخت و نکرد:	چیزهایی یاد گرفت ولی به آنها عمل نکرد.
اعرابی:	عرب بیابان نشین؛ عربی که در بیابان زندگی می‌کند.
اندوخت و نخورد:	مال جمع‌آوری کرد ولی استفاده و مصرف نکرد.
به چه ماند:	به چه چیزی شباهت دارد؟؛ مانند چیست؟
چندان که:	هر اندازه که؛ هر قدر که
عطار:	عطارفروش
کرم پیله:	مقصود کرم ابریشم است. (پیله: خانه‌ای که کرم ابریشم به دور خود، درست می‌کند).
لاجرم:	بهناچار؛ بهاجبار؛ ناگزیر
لقمان:	نام حکیم و دانشمندی است که در روزگاران قدیم می‌زیست و در قرآن نیز سوره‌ای به نام وی می‌باشد.
مشک:	ماده‌ای خوشبو که اصل آن از کیسه‌ای در زیر پوست شکم نوعی آهوی نر به دست می‌آید.
نامی:	مشهور؛ معروف

نکته‌ی (۱) :

پیشوند «همی» در زمان قدیم به کار می‌رفت و برای استمرار یا التزام استفاده می‌شد و فعل را به ماضی استمراری یا مضارع التزامی تبدیل می‌کرد.

مانند: «اعرابی را دیدم که پسر را همی‌گفت:»

در این جمله، فعل «همی‌گفت» به معنای «می‌گفت» است و در جمله‌ی «دوش(دیشب) خواست همی‌آساید که ناله‌ای بشنید» فعل «همی‌آساید» در وجه التزامی آمده است: «دوش خواست بیاساید».

نکته‌ی (۲) :

قوانين دستور زبان در طول زمان، دچار دگرگونی‌ها و تغییراتی شده و امروزه از برخی قاعده‌ها و دستورهای گذشته استفاده نمی‌شود و بسیاری از آنها به شکل دیگری استفاده می‌گردد. مثلاً در درس «چند سخن از سعدی»، عبارت «یکی را گفتند» یعنی «به یکی گفتند» یا «به چه ماند؟» یعنی «به چه می‌ماند؟» یا «تو را خواهند پرسید» یعنی «از تو خواهند پرسید» و مانند آنها که فراوان دیده می‌شود.



«نگاهی به گلستان سعدی»

«گلستان» کتابی است به فارسی که یکی از آثار و شاھکارهای شاعر نامدار ایران «سعدی شیرازی» است؛ او این کتاب را در سال ۶۵۶ ه.ق. نوشته است. «شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی» آهنگین نوشتن متن یا مُسَجْعَنگاری را، با به کارگیری کلمات هماهنگ از قبیل: عمل و عسل یا ببود و بگوید (در متن درس) به مرحله‌ی کمال رسانیده است.

سبک و شیوه‌ی نوشنگ کتاب گلستان همراه با نثر و شعر، آیات قرآن، احادیث نَبَوَی و امثال می‌باشد.

ساختار بیشتر باب‌های کتاب، «حکایت‌نویسی» است. هدف بیشتر حکایات و امثال «تریبیت و تهذیب نفس» است.

گلستان، شامل هشت باب است؛ بدین ترتیب:

۱- سیرت پادشاهان؛

۲- اخلاق درویشان؛

۳- فضیلت قناعت؛

۴- فواید خاموشی؛

۵- عشق و جوانی؛

۶- ضعف و پیری؛

۷- تأثیر تربیت؛

۸- آداب صحبت.



درس یازدهم

حقوق متقابل

حقوق جمع حق و ضد آن باطل است. کلمه‌ی حقوق به دو معنی بکار

می‌رود:

الف) مجموعه‌ی قوانین و مقررات مربوط به روابط میان انسان‌ها.

ب) قدرت یا امتیازی که شخصی نسبت به شخص دیگر دارد.

خداآوند متعال به عنوان آفریننده و خالق هستی بر همه کس و همه چیز حق دارد و افراد جامعه نیز هر کدام به جهت‌های مختلف بر یکدیگر حقی دارند. در اینجا به چند حق از حقوق اسلامی از زبان امام سجاد علیه السلام اشاره می‌کنیم:

۱. حق خداوند بر انسان

حق خداوند بزرگ این است که او را پرستیده و چیزی را با او شریک قرار ندهی و اگر از روی اخلاص چنین کنی، خدا بر خود لازم کرده که کار دنیا و آخرت تو را به عهده گیرد و آنچه از او بخواهی برایت نگه دارد.

۲. حق اعضای بدن

حق «زبان» آن است که آن را از زشتگویی بازداشته و به گفتار نیک عادت دهی و از پرگویی و بیهوده‌گویی که جز زیان در بر ندارد، دوری کرده و

بدانی زبان، بیانگر میزان عقل و اندیشه‌ی توست.

حق «گوش» پاک داشتن اوست؛ زیرا آن، راه قلب توست. (از راه گوش
جان انسان با واقعیت‌ها آشنا می‌شود.)

آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از راه نوش)

حق «چشم» این است که آن را از هر چه بر تو حلال و جایز نیست
بپوشانی.

حق «پا» بر تو این است که با آنها به جایی که بر تو روا نیست نروی؛ چرا که
باید با این دو پا بر پُل صراط بایستی، پس مراقب باش که تو را نلغزاند و در آتش
نیفکند.

حق «دست» بر تو این است که آن را به سوی چیزی که بر تو حلال
نیست، دراز نکنی.

حق «شکم» بر تو این است که آن را از حرام دور بداری و حتی مقدار
کمی از حرام هم در آن نریزی و از حلال نیز به مقدار لازم به آن بدهی.

۳. حق پدر و مادر

حق مادرت این است که بدانی او تو را در جایی نگه داشته که کسی نگه
نمی‌دارد (در میان جان خودش از تو محافظت کرده است) و از محصول جانش
(که همان شیر باشد) به تو داده که کسی به دیگری نمی‌دهد. او با همه‌ی
وجودش از گوش، چشم، دست، پا، مو و پوست با شادمانی و رضایت قلبی
نگهبانی و نگهداری کرده و سختی‌ها و غم و اندوهت را تحمل کرده و شادی
و سرور او در این است که تو را سیر کنده گرچه خودش گرسنه بماند، تو را
بپوشاند، گرچه خودش برخene باشد، تو را سیراب کند، و خودش تشننre باشد، با
پذیرش رنج بی‌خوابی تو را از لذت خواب بهره‌مند کند...، پس باید به پاس این
همه محبت و زحمت شکرگزار او باشی و بدانی که هرگز نمی‌توانی زحمت‌های

او را جبران نموده و شکر آن را به جا آوری مگر آنکه خدایت یاری کند.
حق پدرت آن است که بدانی که او اصل تو است و تو شاخه و فرع او؛ اگر
او نبود تو نیز نبودی؛ پس هر گاه در خود چیزی (نعمتی) دیدی که تو را
شادمان ساخت، بدان که اصل آن نعمت را از پدر داری و خدای را برابر آن
سپاسگزار و شاکر باش.

۴. حق همکیشان:

حقی که همکیشانت بر تو دارند این است که در دل برای آنها سلامت
بخواهی و از مهر و محبت خود، ایشان را بهرهمند کنی، نسبت به گناه و لغش
آنها مدارا کرده، در اصلاحشان کوشیده و از نیکوکاران ایشان تشکر کنی.
پس برای همگان دعا کن و همه را یاری نما و هر یک را در جایگاه خود
گرامی بدار.

بزرگان را چون پدر، کودکان را چون فرزند، و میانسالان را چون برادر
خود بدان و هر کدام که نزد تو آمدند، با لطف و مهربانی پذیرای آنها باش.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



اخلاص:	پاکی، نیت پاک داشتن
بیانگر:	بیان کننده؛ نشان دهنده
پاس:	حفظ و نگهداری؛ احترام؛ قدردانی؛ عوض
پذیرا:	قبول کننده؛ استقبال کننده (پذیرا باش؛ استقبال کن)
پرگویی:	پرحرفی؛ بیش از اندازه حرف زدن
جان و دل:	همه‌ی اعضا و جوارح؛ جسم و روح
جبران نمودن:	جبران کردن؛ تلافی کردن؛ جواب دادن به خوبی کسی؛ با انجام کاری خوب
سُرور:	شادی؛ نشاط؛ خوشحالی
متقابل:	آنچه از دو سو باشد؛ آنچه از طرف دو نفر یا دو گروه نسبت به یکدیگر باشد. مثال: سلام کردن یک عبادت متقابل است.
مدارا کردن:	به نرمی و مهربانی رفتار کردن
میزان:	مقدار؛ اندازه
همکیشان:	(جمع همکیش) کسانی که پیرو یک دین و مذهب هستند.

به این جمله‌ها به دقّت توجه فرمایید:

- الف) حق خداوند بزرگ این است که او را پرستیده و چیزی را با او شریک قرار ندهیم.
 ب) تو باید نسبت به گناه و لغزش هم کیشانت مدارا کرده، در اصلاحشان کوشیده و از نیکوکاران ایشان، تشکّر کنی.

در جمله‌های بالا، فعل‌های «پرستیده، مدارا کرده و کوشیده» فعل‌های وصفی هستند.
 فعل وصفی فعلی است که به صورت صفت مفعولی (بن ماضی + ه) می‌آید و در شخص، زمان و وجه مانند فعل آخر جمله است. مثلاً در این جمله: احمد به خانه رفته و ناهار خورد.

فعل «خورد» سوم شخص مفرد از ماضی ساده در وجه اخباری است. بنابراین فعل «رفته» نیز، سوم شخص مفرد از ماضی ساده در وجه اخباری می‌باشد؛ یعنی «رفت». پس این جمله یعنی: احمد به خانه رفت و ناهار خورد.

- شاید آنها به خانه رفته و ناهار بخورند یعنی شاید آنها به خانه بروند و ناهار بخورند.
- من وحسین به خانه رفته و ناهار می‌خوریم یعنی من و حسین به خانه می‌رویم و ناهار می‌خوریم.

- تو به خانه رفته و ناهار خورده‌ای یعنی تو به خانه رفته‌ای و ناهار خورده‌ای.
 شرط اصلی در استفاده از فعل وصفی «اتحاد افعال» در فعل وصفی و فعل آخر جمله است. بنابراین استفاده از فعل وصفی در عبارت زیر صحیح نیست:

- احمد به خیابان رفته، چیزی از دست او به زمین افتاد.
 - چون فاعل فعل وصفی، «احمد» و فاعل «افتاد»، «چیزی» است.
- تبصره: بعد از فعل وصفی ویرگول «،» یا «واو عطف» قرار می‌گیرد.



رعایت حقوق از دیدگاه معصومین

پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ می‌فرماید:

حقوق خداوند، بزرگ‌تر از آن است که بندگان، بتوانند آنها را به جای آورند و نعمت‌های خدا بیشتر از آن است که بندگان توانایی شمارش آنها را داشته باشند.
(مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۲۶۶)

حضرت امیرالمؤمنین علیؑ نیز در خطبهٔ ۲۱۶ نهج‌البلاغه می‌فرماید:
اما خدای سبحان، حق خود را بر بندگان این قرارداد که او را فرمان برند و در مقابل، برای آنان این حق را قائل شد که از روی لطف خویش، چند برابر به آنها پاداش دهد.

شیخ صدق در خصال از امام صادق علیه السلام نقل می‌نماید که حضرت فرمودند:
مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد که خداوند بزرگ آنها را بر او واجب کرده است و دربارهٔ آنها از او باز خواست می‌کند:

- ۱- او را در چشم خود بزرگ شمارد؛
- ۲- در دل دوستش بدارد؛
- ۳- با مال و دارایی خود یاریش بدارد؛
- ۴- هرچیزی را که برای خود می‌پسندد و دوست می‌دارد، برای او نیز همان را دوست بدارد؛
- ۵- غیبت او را حرام بداند؛
- ۶- در بیماری به عیادتش برود؛
- ۷- در تشییع جنازه‌اش شرکت کند و بعد از مرگ به غیر از خوبی از او یاد نکند.



درس دوازدهم

درس‌هایی از نهج‌البلاغه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خلاصه‌ای از اندیشه‌ها و تجربه‌های زندگی خود را برای فرزند خویش، «امام حسن عسکری» بازگفته است و با این سخنان، او را به بهترین راه زندگی، رهنمون کرده است.

چند جمله از آن سفارش‌های سودمند و گران‌بها را برای شما برگزیده‌ایم تا شما نیز بهترین راه زندگی را بشناسید و با عمل به آن سفارش‌ها، سعادتمند گردید.

* * *



ای حسن! رادمردان در مقابل ظلم و ستم، خاموش ننشینند و با ستمگران،
با دست و زبان مخالفت می‌کنند؛ تو هم ناگزیری که از شیوه‌ی بزرگان دین،
متابعه کنی و از منکرات با کمال شهامت و دلیری انتقاد کنی.
اگر روزگاری در رأس امور مردم قرار گرفتی، از کوچک‌ترین فساد، سخت
برحدر باش.

ای پسر! در علم دین بکوش و همواره دانش پژوه و دانش خواه باش. در
تمام شئون زندگی بر خدا توکل کن و خدا را بهترین پناه خود بشمار. خدای
توانا بهترین حافظ و مهریان ترین نگاهبان است.

ای حسن! بدان که در میان دانش‌های گوناگون، آن دانشی از همه
گران‌قدرتر است که نفعش برای مردم بیشتر باشد. علمی که سود نرساند و قوم
را به سرمنزل تکامل سوق ندهد، علم نیست.

پسرم! یکسره به پیامبر بزرگ بنگر و بدان که در میان پیشوایان دین و
اخلاق، روزگار همچون او را به یاد ندارد.

ای حسن! هرگز در زندگی، خودبین مباش. هرچه را برای خود می‌پسندی
برای دیگران نیز بپسند و پیوسته مردم‌خواه و مردم‌دوست باش.
همچنان که نمی‌خواهی دیگران به تو ستم کنند، تو نیز بر دیگران ظلم و
ستم روا مدار. نیکوبی کن، آنچنان که از نیکوبی دیگران شادمان می‌شوی.
زشت، زشت است؛ چه درباره‌ی تو و چه درباره‌ی همسایه‌ی تو.

زیبا، زیباست برای همگان؛ بنابراین زیبا را برای همه برگزین و زشت را از
همه دور بدار.

از آنچه نمی‌دانی، سخن مگوی و هرگز متکبر و خودپسند مباش.

نهج‌البلاغه، ترجمه‌ی دکتر شهیدی، ص ۳۰۷-۲۹۶

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



انتقاد:	خوب و بد چیزی را گفتن؛ اشکال گرفتن
برحدار بودن:	دور بودن؛ دوری کردن؛ پرهیز کردن
توکل:	به خدا امید بستن؛ به خدا اعتماد کردن
تکامل:	پیشرفت؛ کامل شدن
حافظه:	نگهدارنده؛ نگهبان؛ کسی که از جایی یا چیزی یا شخصی مراقبت می‌کند.
خودبین:	خودپسند؛ مغورو
دانش‌پژوه:	کسی که در جست‌وجوی دانش است.
در رأس امور مردم:	مدیر و سرپرست کارهای مردم شدن؛ مسئول شدن
قرار گرفتن:	قرار گرفتن
رادمردان:	(جمع رادمرد) جوانمردان؛ مردان دلیر و آزاده
راهنمایی کردن:	راهنمایی کردن
سخت:	در اینجا به معنی «بسیار؛ کاملاً بهشدت» آمده است.
سرمنزل:	هدف؛ مقصد
سوق دادن:	پیش بردن؛ کشاندن؛ هدایت کردن؛ جهت دادن
شئون:	(جمع شأن) کارها
گران‌قدر:	پرارزش؛ ارزشمند؛ پربها
متابعه:	پیروی؛ اطاعت
متکبر:	مغورو؛ خودبزرگ‌بین؛ خودخواه
منکرات:	(جمع منکر) کارهای زشت و بد
نفع:	سود؛ فایده

کلمه‌ی «شئون» جمع کلمه‌ی «شأن» به معنی کار، امر، ارزش، مقام و غیره است. اما همان‌طور که می‌بینید این کلمه با مفرد خود، فرق زیادی دارد و به شیوه‌ی فارسی و حتی جمع سالم عربی نیامده است. به این‌گونه کلمه‌ها، «جمع مکسر» می‌گویند. جمع مکسر(شکسته) جمعی است که شکل و بنای مفرد در آن شکسته شده و به شیوه‌ی سالم معمولی جمع بسته نمی‌شود. این‌گونه جمع‌ها مخصوص کلمه‌های عربی هستند ولی گاهی کلمه‌های غیرعربی (فارسی یا غیرفارسی) نیز، جمع شکسته می‌آیند. مانند:

دواویش، دهاقین، بساتین، اساتید، قوانین، دنایر

از جمع مکسر عربی در زبان فارسی زیاد استفاده می‌شود. ما به تعدادی از آنها اشاره می‌نماییم:

احکام، افکار، علوم، فنون، فضلا، شعراء، کتب، رسول، رجال، جبال، طلاب، حکام، اکابر، اعاظم، عناصر، مکاتب، مجالس، فضائل، علائم، کواكب، نوابغ، اراضی، اهالی، اساطیر، اکاذیب، شیاطین، سلطانین، مشاهیر، مقادیر، نوامیس، تصاویر، فلاسفه، هدایا، أغذیه، انبیاء، اولیاء، اعین، افسوس، حکم، ملل، خدام، حشم، صور، إخوان، قضاة و...



چند نکته پیرامون نهج‌البلاغه

«ابوالحسن محمد بن حسن شریف رضی» مشهور به «سید رضی» یکی از دانشمندان و شاعران بزرگ اسلام در قرن چهارم هجری است. جد پنجم او «حضرت امام موسی بن جعفر علیهم السلام» است، ایشان برای نشر معارف اهل‌بیت عصمت و طهارت، رنج‌ها و زحمت‌های فراوانی را به جان خرید و آثار متعددی را از خود به یادگار گذاشت که یکی از آنها، کتاب شریف «نهج‌البلاغه» می‌باشد. سید رضی در حدود بیست سال زحمت کشید تا مطالب نهج‌البلاغه را از کتاب و نوشته‌های گوناگون جمع نمود و سرانجام در ماه رب سال ۴۰۰ هـ.ق. یعنی ۳۵۰ سال پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، آن را تکمیل کرد.

قبل از تدوین نهج‌البلاغه ۲۲ کتاب درباره کلمات، نامه‌ها و خطبه‌های علی علیه السلام نوشته شده بود که اوّلین آنها، کتابی بود به نام «خطبه‌های علی علیه السلام روی منبر» از «زید بن وهب» صحابی پیامبر و آخرین کتاب قبل از نهج‌البلاغه کتاب «ابوعثمان جاحظ» بود، به نام «صد سخن از امیرالمؤمنین علی علیه السلام».

کتاب شریف نهج‌البلاغه شامل ۲۳۸ خطبه، ۷۹ نامه و ۴۸۰ کلمه‌ی قصار و کوتاه از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد.

خطبه‌های نهج‌البلاغه درباره توحید و خداشناسی، رسالت و معزّی مقام حضرت رسول اعظم علیه السلام مسائل و مباحث اسلامی و قرآنی، مسائل سیاسی و اجتماعی جهان اسلام، دعوت مسلمان‌ها به شرکت در جهاد و استقبال از شهادت در راه خداوند است.

اما نامه‌هایی که در این کتاب شریف جمع‌آوری شده، پیرامون مسائل حکومت اسلامی و امت مسلمان است که برای دوستان، نزدیکان و حتی برای دشمنان

نوشته شده است. همچنین در این نامه‌ها فرمان‌هایی هست که آن حضرت برای فرمانداران، استانداران و مسئولان حکومتی نوشته و در آنها کارکنان حکومت را به عمل و رعایت دستوراتی موظف کرده است. در بعضی از این نامه‌ها اصول زندگی، مسائل تربیتی، اخلاقی و اعتقادی اسلام نیز بیان شده است.

سومین بخش از نهج‌البلاغه، سخنان و کلمات قصار آن حضرت می‌باشد که شامل پندها، اندرزها و راهنمایی‌های بی‌نظیری درباره‌ی مسائل اعتقادی و تربیت اسلامی است.

لازم است بدانید که دوست و دشمن، نهج‌البلاغه را پس از قرآن و گفتار پیامبر اعظم اسلام صلوات‌الله‌علی‌ہ عالی‌ترین راهنمای انسان برای زندگی پاک و سعادت‌آمیز دانسته‌اند. این کتاب شریف در زبان و ادبیات عرب بی‌مانند است؛ لذا به «نهج‌البلاغه» یعنی راه و روش و شیوه‌ای گفتار، مشهور شده است.





درس سیزدهم

گران‌فروشی ممنوع

درآمد امام صادق علیه السلام برای ادامه‌ی زندگی او، کافی نبود. امام به فکر افتاد که از راه تجارت، مخارج خانه‌ی خویش را تأمین کند. از این رو یکی از افراد خانه را که «مصطفی» نام داشت، برای تجارت انتخاب کرد و مبلغی پول در اختیار او گذاشت. مصادف با پولی که از امام گرفته بود، متاعی خرید و همراه کاروانی به طرف مصر حرکت کرد. دیگر چیزی به مصر نمانده بود که کاروان آنها با قافله‌ای از تجار که از مصر می‌آمدند، برخورد کرد. طبق معمول، مصادف و همراهانش اوضاع و احوال بازار را جویا شدند. معلوم شد متاعی که مصادف و کاروان حمل می‌کنند، اخیراً بازار خوبی پیدا کرده است و مردم به آن احتیاج فراوان دارند. آنها بسیار خوشحال شدند و تصمیم گرفتند که کالای خود را به دو برابر قیمت خرید، بفروشند. همین‌که وارد مصر شدند، دریافتند که آنچه شنیده‌اند، درست است.

طبق قرار برای متاع خود «بازار سیاه» به وجود آورده و سپس آن را به دو برابر قیمت خرید، فروختند.

مصادف با دو برابر پولی که از امام علیه السلام گرفته بود، شادمان نزد امام برگشت و دو کیسه‌ی پول را نزد ایشان گذاشت.

امام علی^ع پرسید: «اینها چیست؟» او گفت: «یکی از دو کیسه، پولی است که به من داده بودید و کیسه‌ی دیگر، سودی است که برابر همان سرمایه است.» امام فرمود: «این سود خیلی زیاد است. بگو ببینم چگونه این همه سود را به دست آورده‌ای؟»

مصادف گفت: «نژدیک مصر آگاه شدیم که کالای تجارتی ما در آنجا کمیاب شده است. قرار گذاشتیم که به کمتر از صدرصد سود نفروشیم و همین کار را هم کردیم.»

امام پس از شنیدن گزارش، با ناراحتی فرمود: «شما به راستی چنین کاری کردید؟! قرار گذاشتید که برای مسلمانان، بازار سیاه به وجود آورید؟! هم‌پیمان شدید که به دو برابر قیمت خرید، بفروشید؟! نه، هرگز من چنین داد و ستد و سودی را نخواهم پذیرفت.»



آنگاه امام یکی از دو کیسه را برداشت و به آن دیگری اعتمایی نکرد و فرمود: «این، سرمایه‌ی من؛ به آن کیسه‌ی دیگر کاری ندارم و تو ای مصادف! بدان که پیکار کردن در میدان جنگ، از تجارت و کسب حلال آسان‌تر است.»

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



به تازگی:	اخیراً:
توچه و دقّت نظر داشتن به چیزی	اعتناء:
شرایط و وضعیت	اوپرایع و احوال:
به بازار چیزی گفته می‌شود که مردم به آن نیاز داشته باشند ولی آن چیز را پنهان کنند تا گران‌تر از قیمت واقعی اش بفروشند؛ به بازار فروش غیرقانونی یک چیز هم «بازار سیاه» گفته می‌شود.	بازار سیاه:
ملاقات؛ تصادف؛ رو برو شدن	برخورد:
جنگ؛ نبرد؛ کارزار	پیکار:
به دست آوردن؛ تهییه کردن	تأمین کردن:
(جمع تاجر) بازرگانان	تجار:
کسب و کار؛ داد و ستد	تجارت:
پرسیدن؛ بررسی کردن	جویا شدن:
فهمیدن؛ متوجه شدن	دریافت:
اصل مالی که با آن، کار و معامله می‌شود.	سرمایه:
برابر؛ مطابق	طبق:
همیمان شدن؛ عهد بستن؛ توافق کردن	قرار گذاشتن:
کاسبی؛ داد و ستد کردن؛ به دست آوردن	کسب:
شرح و بیان کارهای انجام‌گرفته	گزارش:
کالا؛ جنس	متاع:
(جمع خرج) هزینه‌ها	مخارج:
در آن لحظه ای که؛ وقتی که	همین که:

نکته‌ی (۱) :

در جمله‌ی «دیگر چیزی به مصر نمانده بود.» کلمه‌ی «دیگر» به معنای «تقریباً، بالآخره، در آخر و...» آمده است و حالت تأکید در جمله دارد. این کلمه معانی دیگری نیز دارد که به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- به معنای «غیر از مورد قبلی» یا «علاوه بر آن»؛ مانند: یک سرباز دیگر هم پیدا می‌کنیم.

۲- به معنای «دوباره، مجدداً»؛ مانند: دیگر این کار را انجام نده.

نکته‌ی (۲) :

به این دو جمله دقّت فرمایید:

الف) مصادف با پولی که از امام گرفته بود، متابعی خرید.

ب) مصادف متابع را به دو برابر قیمت خرید، فروخت.

کلمه‌ی «خرید» در جمله‌ی «الف»، «فعل» است و در جمله‌ی «ب» «اسم»؛ یعنی مصدر مرخّم است. مصدر مرخّم (کوتاه شده) مصدری است که حرف «ن» از آخر مصدر حذف شده و به شکل و معنای اسمی در جمله استفاده می‌شود. در

جمله‌هایی که مصدر مرخّم دارند، خود مصدر را هم می‌توان استفاده نمود.

- امسال رفت و آمد فamilی به خانه‌ی پدربرزگ زیاد شده است.(در اصل، رفتن و آمدن بوده).

- برای بازگشت از مشهد باید بلیط تهیه کنیم.



کار و کوشش اصل اساسی به دست آوردن روزی و رزق است.

خداؤند متعال فرموده است:

«**هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلِيلًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَلْكُوا مِنْ رِزْقِهِ وَالْيَهِ النُّشُورُ**» (سوره ملک، آیه ۱۵)

«او کسی است که زمین را برای شما رام(و آرام) کرد پس در اطراف آن قدم بردارید و از رزق خداوند بخورید[وبدانید که] همه به سوی او برانگیخته می‌شوید.»

برای به دست آوردن روزی باید به کار پرداخت و از کارهای بیهوده پرهیز کرد. دین مقدس اسلام، مردم را به کار، بهویژه کشاورزی و تجارت (بازرگانی) ترغیب و تشویق فراوان نموده است. حضرت پیامبر اعظم ﷺ و ائمّه‌ی هُدی ﷺ به کارهایی مثل چوپانی، بازرگانی، کشاورزی و... اشتغال داشتند. کسی که می‌خواهد تجارت کند، باید اول مسائل مربوط به کسب را بداند تا گرفتار حرام نشود.

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «چند کار باعث پاکی کسب است:

- ۱- وقت خریدن، ارزش جنس و کالا را کم نکن و برای آن، عیب درست نکن؛
- ۲- وقت فروش، بیش از اندازه از آن کالا تعریف نکن؛
- ۳- خریدار را فریب نده و جنس را همان‌طوری که هست، معرفی کن؛
- ۴- هنگام معامله سوگند نخور.»

حضرت علی ؓ فرمودند: «اول آداب و مسائل تجارت را یاد بگیرید، سپس داد و ستد کنید.»



درس چهاردهم

تشنه‌ای با مشک پرآب

از قافله عقب مانده بود و شترش دیگر توان رفتن نداشت؛ هرچه بر او فشار آورد، سودی نبخشید. از شتر پیاده شد، بارها را بر دوش گرفت و پیاده به راه افتاد. آفتاب بهشدت بر سرش می‌تابید؛ تشنگی و خستگی، تاب و توان حرکت را از او ربوده بود.

به سختی نفس می‌зд و عرق می‌ریخت. پاهایش بر زمین کشیده می‌شد؛ اما همچنان می‌رفت. کوهها و دره‌ها را پشت سر می‌گذاشت و رنجها را به جان می‌خرید ولی از پای نمی‌افتد.

خودش را از یاد برده بود و هدفی جز رسیدن به پیامبر ﷺ و قافله نداشت؛ قافله و سپاهی که برای مقابله با حمله‌ی احتمالی رومیان به سوی شام به راه افتاده بود.

ناگهان در گوشه‌ای از آسمان ابری دید. پنداشت که در آنجا بارانی آمده است. راه خود را بدان سو کج کرد. به سنگی رسید که مقدار کمی آب باران در گودی وسط آن جمع شده بود. اندکی از آن چشید؛ ولی ناگهان فکری به خاطرش رسید. سرش را بلند کرد و از آشامیدن آب منصرف شد.

آب را در مشکی که به دوش داشت، ریخت و حرکت کرد. با جگری

سوزان و با صبر و شکیبایی، پستی و بلندی‌ها را در می‌نور دید و پیش می‌رفت.
ناگهان از دور، چشمش به سپاه افتاد؛ گویی جانی تازه یافت. قلبش از
خوشحالی، سخت می‌تپید و اشک از چشمانش سرازیر شده بود. قدم‌ها را
سریع‌تر بر می‌داشت و یک آن، چشم از سپاه برنمی‌داشت.
سپاهیان نیز از دور یک سیاهی دیدند که به آنان نزدیک می‌شود و به
سویشان پیش می‌آید.



به پیامبر ﷺ گفتند: «یا رسول الله! مثل اینکه مردی به سوی ما می‌آید.»
رسول اکرم ﷺ فرمود: «چه خوب است که ابوذر باشد!»
سیاهی نزدیک‌تر رسید. ناگهان مردی فریاد برآورد: «آری؛ به راستی که
ابوذر است!» رسول اکرم ﷺ فرمود: «خدواند ابوذر را بی‌امزد که تنها زندگی

می‌کند تنها می‌میرد و تنها هم برانگیخته خواهد شد.»

آنگاه پیامبر ﷺ از او استقبال کرد و بار و بُنهاش را از دستش گرفت؛ اما ناگهان ابوذر رض از شدت خستگی و تشنگی، بی‌حال بر زمین افتاد.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «آب حاضر کنید؛ ابوذر خیلی تشنه است.»

ابوذر رض با صدایی که رو به خاموشی می‌رفت، لب‌های خشکیده‌اش را با زحمت گشود و گفت: «نه؛ لازم نیست. آب همراه من هست.»

پیامبر ﷺ با تعجب فرمود: «آب همراه داشتی و ننوشیدی؟!»

ابوذر رض گفت: «آری؛ پدر و مادرم به فدایت! به سنگی برخوردم و در آن آب سرد و گوارایی یافتم. اندکی چشیدم و آنگاه با خود گفتم که از این آب نیاشامم تا حبیبم رسول خدا از آن بیاشامد.»

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



بخشیدن؛ از خطا و اشتباه کسی درگذشتن	آمرزیدن:
تحمّل و صبرش را از دست نمی‌داد.	از پا نمی‌افتد:
اسباب و وسایل	بار و بُنه:
از صمیمیم دل و رضایت کامل پذیرفتن و قبول کردن	به جان خریدن:
گمان کردن؛ حدس زدن؛ تصوّر کردن؛ خیال کردن	پنداشتن:
قدرت؛ نیرو	تاب و توان:
حرکت تند و پی در پی قلب	تپیدن:
دوست	حیب:
کم شدن نیرو و توان بر اثر کار یا عامل دیگر	خستگی:
طی کردن؛ پشت سر گذاشتن؛ پیمودن	درنوردیدن:
به طرف دیگر رفتن؛ مسیر خود را عوض کردن	راه خود را کج کردن:
دزدیده بود. (در اینجا به معنی گرفته بود.)	ربوده بود:
به تندی می‌زد؛ قلبش به تپش افتاده بود.	سخت می‌تپید:
فایده‌ای نداشت.	سودی نبخشید:
کاروان؛ گروهی که با هدف مشترک مسافت می‌کنند.	قافله:
مثل اینکه؛ گویا	گویی:
کیسه‌ای از پوست که در آن آب یا روغن نگهداری می‌کردند.	مَشک:
صرف نظر کردن؛ چشم پوشیدن؛ برگشتن از فکر و تصمیمی	منصرف شدن:
که گرفته شده.	یک آن:
یک لحظه	



«بیینیم و بنویسیم»

درس «تشنه‌ای با مشک پر آب» را دوباره بهخوبی بخوانید. ما با اینکه ابوذر^{رض} و حالت او را ندیده‌ایم، اما می‌توانیم از روی نوشته‌ها، او را در ذهن خود مجسم کنیم. هرگاه بخواهیم چیزی را برای کسی که آن را ندیده یا آنجا نبوده، توضیح بدهیم، باید به گونه‌ای بنویسیم که نوشته‌ی ما اجزای اصلی آن چیز را در برداشته باشد. در «توصیف» تقریباً تمام حواس پنج گانه نقش دارند؛ به‌ویژه «حس» بینایی و «حس شنوایی» به ما کمک بسیار می‌کنند. البته بهتر است فقط به خوانده‌ها و شنیده‌ها اکتفا نکنیم؛ بلکه برای تجربه‌ی خود ارزش بیشتری قابل شویم و آنها را نیز در توضیح عبارت بیاوریم. در این صورت نوشته‌ی ما تازگی بیشتری خواهد داشت و واقعی‌تر به نظر خواهد رسید.

برای توصیف باید دو چشم بینا و دو گوش
شنواد اشته باشیم.



«جناب ابوذر رض»

«جُنَاحَبُ بْنُ جُنَادَهُ» یکی از اصحاب و یاوران بزرگ پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله و سلم است. وی از دانشمندان و سابقین اسلام است. «ابن آثیر» در کتاب «أسد الغابة» می‌گوید: «ابوذر رض سه سال قبل از بعثت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم خدا را عبادت می‌کرد.» او پنجمین کسی است که اسلام آورد و عهد بست که هر کجا باشد، حق را بگوید؛ هرچند به کام عده‌ای تلح باشد.

ابوذر رض اولین کسی است که به شیوه‌ی اسلام، سلام نمود. او پس از پذیرش اسلام، به دستور پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم به سرزمین خود(قبیله‌ی غفار) برگشت و هنگامی که پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت فرمود، به ایشان ملحق گردید.

سال‌ها پیش از آنکه ابوذر رض تبعید گردد، حضرت محمد صلوات الله علیه و آله و سلم او را از آن جریان خبر نمودند. و فرمودند: «صبر کن؛ صبر کن. با مردم با اخلاق خوش، رفتار کن و با کردار زشت آنها مخالفت نما.»

رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم درباره‌ی زهد و تقوای ابوذر رض فرمودند: «زهد و پاکی ابوذر در میان امّت من، مانند زهد عیسی بن مریم علیهم السلام است.»

ابوذر رض در راستگویی و صراحة بیان، آنچنان مشهور بود که حتی أبوهُرَيْرَه، آبودَرَاءِ، مالک دینار و عبد الله بن عمر، روایتی را این‌چنین نقل کرده‌اند: «پیامبر فرمود: آسمان سایه نیفکند و زمین کسی را بر روی خود ندید که از ابوذر راستگوتر باشد. او تنها زندگی می‌کند، تنها می‌میرد، تنها برانگیخته می‌شود و تنها داخل بهشت می‌گردد.»

حضرت محمد صلوات الله علیه و آله و سلم صفت «صدیق» را در حق ابوذر رض بیان کرده است: «أَبُو ذَرٍ صَدِيقٌ هُذِهِ الْأُمَّةٍ» (ابوذر راستگوی این امّت است).

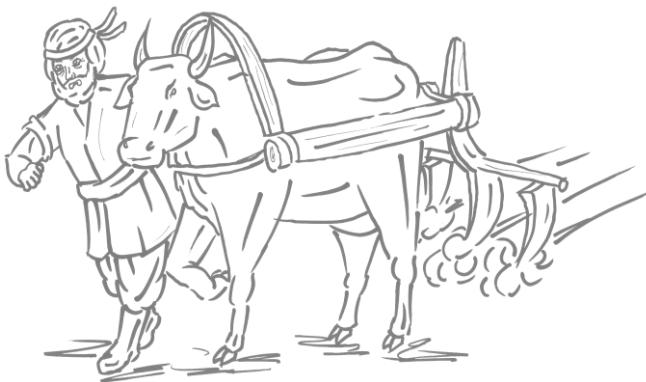
ابوذر^{رض} در زمان خلیفه‌ی دوم مدتّی به شام تبعید شد و در آنجا به کارهای باطل معاویه اعتراض می‌کرد؛ در آن زمان معاویه کاخ خضرا را می‌ساخت. ابوذر^{رض} به او می‌گفت: «ای معاویه! اگر این قصر را از بیت‌المال ساخته‌ای، خیانت کرده‌ای و اگر از مال شخصی خودت ساخته‌ای، اسراف کرده‌ای و خدا اسراف کاران را دوست ندارد.»

معاویه بعد از مدتی به خلیفه نامه نوشت و از او شکایت کرد. خلیفه هم به معاویه نوشت: «ابودر را بر شتر برهنه سوار کن و به مدینه بفرست». ابودر علیه السلام وقتی به مدینه رسید، پاهایش زخمی شده بود؛ اما باز هم دست از انتقاد برنداشت، سرانجام دستور داد که او را به ریزه تبعید کنند و همچنین دستور داد که کسی با او سخن نگوید و بدرقه‌اش ننماید؛ اما حضرت علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، عقیل، عمار و عدّه‌ی کمی از بنی‌هاشم او را بدرقه کردند. و دیگران از ترس حکومت، به بدرقه‌ی ابودر علیه السلام نرفتند.

ابوذر^{رض} به تنها یی در ربذه فوت کرد و مالک اشتراحت^{رض} و قافله‌اش که از آنجا می‌گذشتند، بر او نماز خواندند و دختر و همسرش را به مدینه بازگرداند. ابوذر^{رض} هنگام فوت، حتی پارچه‌ای برای کفن نداشت و این قافله‌ی مالک بود که او را غسل و کفن کردند.

«روحش شاد و راهش پر رهرو باد!»





رنج و گنج

برو کار می گُن، مگو چیست کار
که سرمايه‌ی جاودانیست کار
نَگر تا که دهقان دانا چه گفت
به فرزندگان، چون همی خواست خفت
که «میراث خود را بدارید دوست
که گنجی ز پیشینیان اندر اوست
من آن را ندانستم اندر کجاست
پژوهیدن و یافتن با شمامست
چو شد مهر مَه کشتگه برگنید
همه جای آن زیر و بالا گُنید
نمایید ناکنده جایی ز باغ
بگیرید از آن گنج، هرجا سراغ»
پدر مُرد و پوران به امید گنج
به کاویدن دشت بردنده رنج
به گاوآهن و بیل کندنده زود
هم اینجا، هم آنجا و هرجا که بود
قضايا در آن سال از آن خوب شخم
ز هر تخم برخاست هفتاد تخم
نشد گنج بیدا، ولی رنجشان
چنان چون پدر گفت، شد گنجشان

شعر از: (ملک الشُّعْرَاءِ) بهار

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



اندر:	اندرون؛ داخل؛ درون
برخاست:	ایستاد؛ در اینجا یعنی؛ به دست آمد.
پژوهیدن:	جستجو کردن، کندوکاو کردن
پوران:	(جمع پورا) پسران
پیشینیان:	گذشتگان؛ افرادی که پیش از ما زندگی می‌کردند.
جادوانی:	همیشگی؛ ابدی
چنان‌چون:	همان‌طورکه
چون همی خواست	در اینجا یعنی؛ زمانی که می‌خواست بمیرد.
خفت:	
فرزندهان:	فرزندان
قضا را:	از قضا؛ اتفاقاً
کاویدن:	جستجو کردن؛ کندن
کشتگه:	(مخفّف کشتگاه) کشتزار؛ زمینی که در آن، کشاورزی می‌شود.
مهه:	مخفّف ماه
میراث:	آنچه به ارث می‌رسد؛ آنچه پس از مردن کسی به بستگان او می‌رسد.
نمایید:	در اینجا به معنای باقی نگذارید؛ به جا نگذارید.

نکته‌ی (۱) :

در هر زبانی، شعر یا نثر ادبی را علاوه بر آنکه باید «درست فهمید و معنی نمود»، باید «درست خواند». در واقع دو کار را باید برای فهم درست شعر یا نثر ادبی انجام داد: یکی صحیح خواندن آن و دوم صحیح و مناسب معنا کردن کلمه‌ها، اصطلاحات و عبارت‌های آن.

درست و صحیح خواندن شعر یا متن ادبی، هم در زیبایی کلام مهم است و هم در درست معنا کردن آن. مثلاً در این جمله دقّت فرمایید:

«بخشن لازم نیست اعدامش کنید.»

اگر علامت مکث(ویرگول) بعد از کلمه‌ی «لازم نیست» قرار بگیرد، حکم اعدام باید اجرا شود و اگر بعد از «بخشن» قرار بگیرد، حکم آزادی باید اجرا شود.

نکته‌ی (۲) :

گاهی کلمه‌ی «امید» در شعر و نثرهای ادبی به صورت مشدّد تلفظ می‌شود و «امید» خوانده می‌شود.



«جوینده یابنده است.»

اگر بخواهیم و تصمیم بگیریم، تلاش کنیم و نامید نشویم، سرانجام به آرزوها و خواسته‌های خود می‌رسیم.

همه‌ی کسانی که نام آنان را با احترام یاد می‌کنیم و شنیده‌ایم یا دیده‌ایم که به مقام‌های بلند و عالی دست یافته‌اند، افرادی هستند که با کوشش و پشتکار به جایی رسیده‌اند. با مطالعه‌ی زندگی بزرگان و دانشمندان می‌فهمیم که آنها با اعتماد به خود، پایداری در کارها، تحمل سختی‌ها و اراده‌ی استوار و محکم، به موفقیت و نتیجه رسیده‌اند.

«ابونصر فارابی» یکی از دانشمندان ایرانی که به «معلم ثانی(دوم)» شهرت دارد، هنگام تحصیل، تنگدست و فقیر بود؛ به‌طوری‌که شمع نداشت تا شب‌ها در روشنایی آن، درس بخواند.

«حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی» با تحمل گرسنگی و گذشتن از هرچه داشت، هزاران نسخه کتاب خطی ارزشمند را خرید تا بیگانگان آنها را به غارت نبرند.

«دکتر محمود حسابی» با شکیبایی در مشکلات، مطالعه‌ی فراوان و کوشش خستگی‌ناپذیر به شخصیتی جهانی تبدیل شد.

«خانم دکتر آذراندامی» پزشک دلسوز ایرانی در هنگام شیوع وبا، به یاری مردم شتافت و با تولید واکسن وبا، جان هزاران نفر را نجات داد. بیایید ما نیز برای رسیدن به فردایی بهتر و آینده‌ای زیباتر و جهانی آبادتر، راه بزرگان را بیمامییم.

«سعدی شیرازی» شاعر بزرگ ایرانی می‌گوید:
نابرده رنج، گنج می‌سّر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر! که کار کرد

در شانزدهم

هلال احمر

نژدیک به صد و پنجاه سال پیش جنگ سختی در «ایتالیا» درگرفت. تاجر و نویسنده‌ای مسیحی از مردم «سوئیس» بهنام «ژان هنری دونان» که در آن جنگ حضور داشت، درباره‌ی اوضاع ناگوار زخمیان آن جنگ، کتاب کوچکی بهنام «خاطره‌ای از سولفرینو» نوشت و در آن کتاب پیشنهاد کرد که گروههایی از مردم داوطلب شوند تا به یاری آسیب‌دیدگان جنگ‌ها بشتایند. این پیشنهاد، مورد توجه مردم و کشورها قرار گرفت و سبب شد که گروهی با نام جمعیت «صلیب سرخ» به وجود آید؛ نشانه‌ی این جمعیت، شبیه پرچم کشور سوئیس می‌باشد؛ یعنی پارچه‌ای سفید که در میان آن صلیبی سرخرنگ قرار دارد.



از آن پس قرار شد هنگام جنگ در جاهایی که پرچم این جمعیّت افراشته شده، از یورش جنگجویان در امان باشد و افرادی که دارای نشان این جمعیّت می‌باشند بتوانند آزادانه در میان زخمیان، رفت و آمد کنند.

وظیفه‌ی این جمعیّت در زمان جنگ، رسیدگی به اسیران و زخمیان جنگ و در زمان صلح، رسیدگی به آسیب‌دیدگان حوادث و رویدادهای طبیعی مانند سیل، زمین‌لرزه و آتش‌نشان می‌باشد.

اگر در گوشه‌ای از جهان، حادثه‌ای پیش آید و جان مردم به خطر بیفتند، گروههای امدادی از هر مذهب و ملت به یاری زخمیان حادثه می‌شتابند. نشانه‌ی این گروه در کشورهای اسلامی، «هلال احمر» است. این گروه در سال ۱۳۰۱ شمسی با نام «جمعیّت شیر و خورشید سرخ» در ایران تشکیل گردید و در تیرماه سال ۱۳۵۹ مجلس شورای اسلامی تصویب کرد که برای هماهنگی با دیگر کشورهای اسلامی، نام این جمعیّت به «هلال احمر» تغییر یابد.

این جمعیّت در ایران، خدمات دیگری هم در دوران صلح انجام می‌دهد. بخشی از این خدمات عبارتند از:

۱- پیشگیری از بیماری‌های واگیردار و فراگیر؛ مانند: وبا، سرخک و ایدز؛

۲- آموزش نیروهای امدادی جدید؛

۳- به روز رسانی اطلاعات امدادی - پژوهشکی نیروهای امدادی؛

۴- ایجاد مراکزی جهت انتقال خون و اهدای رایگان آن به بیماران نیازمند.

شعر زیبای «سعدی شیرازی» نیز بیان‌کننده‌ی کار این گروه جهانی می‌باشد که مطابق حدیثی از پیامبر اعظم ﷺ است.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

نشاید که نامت نهند آدمی تو کز محنت دیگران بی‌غمی

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



زخمی شده‌ها؛ مصدومین	آسیب‌دیدگان:
عمل آفریدن؛ خلقت	آفرینش:
بالا برده شدن	افراشته شدن:
یاری؛ کمک	امداد:
هدیه دادن؛ عطا کردن	اهدا:
به وجود آوردن	ایجاد:
بیماری‌های دربرگیرنده و شامل همه؛ بیماری‌های وسیع	بیماری‌های فراگیر:
بیماری‌هایی که می‌تواند از شخصی به شخص دیگر منتقل شود.	بیماری‌های واگیر:
به وجود آمدن	پیدایش:
نظریه‌ای که برای بررسی و پذیرفته شدن، گفته می‌شود.	پیشنهاد:
تأیید و رأی موافق دولت یا مجلس نسبت به قوانین	تصویب کردن:
کسی که در میدان با دشمن می‌جنگد.	جنگجو:
مریبوط به خیر و خوبی؛ خیرخواهانه	خیریه:
کسی که به میل و رغبت آماده‌ی انجام کاری است.	داوطلب:
زمانه؛ روزگار؛ مقطع و بازه‌ی خاصی از زمان	دوران:
مراقبت؛ مواظبت؛ توجه کردن	رسیدگی:
دارای تجربه؛ مجرّب؛ ماهر	کارآزموده:
رنج؛ بلا؛ سختی	محنت:
دقّت و توجه خاص کردن؛ دقّت کردن	مورد توجه قرار دادن:
شایسته نیست؛ سزاوار نیست	نشاید:
هم‌صدایی؛ یکی شدن؛ یکپارچگی؛ همانندی؛ همراهی	هماهنگی:
حمله؛ هجوم؛ تاخت و تاز	یورش:

نکته‌ی (۱) :

پیشوند «نا» در ابتدای کلمه‌های مختلف می‌آید و آن کلمه را «منفی» می‌نماید.
به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) ساخت صفت منفی:

- ۱- در ابتدای صفت: نااشنا، ناشنو، ناراضی، ناگوار(با حذف «الف» آخر کلمه)
- ۲- در ابتدای اسم: نامید، نااهل
- ۳- در ابتدای بن مضارع: نادان، نادر
- ۴- در ابتدای صفت مفعولی: نابرده، نانوشته

ب) ساخت اسم منفی:

در ابتدای حاصل مصدر(اسم مصدر): ناآرامی، ناآگاهی، نالمنی

نکته‌ی (۲) :

کلمه‌ی «رسیدگی» که از مصدر «رسیدن» است، معنایی جدا از مصدر خود دارد
و ما به دو معنای آن، اشاره می‌کنیم:

الف) بررسی و پژوهش درباره‌ی چیزی: دادگاه در حال رسیدگی به پرونده است.

ب) مواظبت؛ مراقبت؛ توجه کردن: کار هلال احمر، رسیدگی به احوال اسیران
جنگی است.



«هلال احمر»

برای ما مسلمانان، اندیشه‌ی «هنری دونان(بنیان‌گذار صلیب سرخ)» تازگی ندارد؛ زیرا بیش از ۱۴۰۰ سال پیش و حتّی قبل از آن، انبیاء الهی ﷺ دستوراتی به مراتب کامل‌تر از آن داشته‌اند.

«صلیب سرخ» در سال ۱۸۶۴ و به واسطه‌ی جنگ‌های عمومی قرن ۱۹ در «اروپا» به وجود آمد. پیش از استفاده از سلاح‌های آتشین، احتیاجی به چنین جمعیّت‌هایی نبود ولی پیدایش سلاح‌های تازه، باعث خرابی و کشتارهایی شد که میدان‌های وسیعی را در بر می‌گرفت و عده‌ی بسیاری را با خطر مرگ روبرو می‌ساخت.

در «جنگ جهانی اول» کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ، خدمات بسیاری برای اسیران جنگ و خانواده‌ی آنها انجام داد. صلیب سرخ چند اصل اساسی دارد که برای تمام اعضا الزامی است:

- ۱- انسانیّت و بشردوستی؛
- ۲- بی‌غرضی؛
- ۳- بی‌طرفی؛
- ۴- استقلال در کارها؛
- ۵- خدمات داوطلبانه و خیریّه؛
- ۶- وحدت در هدف؛
- ۷- جهانی بودن؛
- ۸- یک سازمانی بودن در هر کشور.

تا الان حدود ۱۹۰ کشور، جزو گروههای صلیب سرخ و هلال احمر می‌باشند.

چه خوب است که همه بدانیم هنگام برخورد با یک مجروح و یا یک حادثه چه کاری باید بکنیم!

* * * *

گره‌گشایی و حل مشکلات مردم، یکی از دستورهای اوصیا و اولیای خداوند به ما انسان‌هاست. در یک روایت می‌خوانیم که:

صفوان در حضور امام صادق علیه السلام نشسته بود که ناگهان مردی از اهل مکه وارد مجلس شد و گرفتاری و مشکلی را که برایش پیش آمده بود، بیان کرد. امام به صفوان دستور داد: «فوراً حرکت کن و برادر ایمانی خودت را مدد برسان.» صفوان رفت و پس از توفیق در حل مشکل آن فرد، بازگشت. امام سؤال کردند: «چطور شد؟» صفوان گفت: «خداوند کار را اصلاح کرد.»

امام فرمود: «بدان که همین کار به ظاهر کوچک که حاجت کسی را برآوردی، از هفت‌بار طواف دور کعبه، محبوب‌تر و بهتر است.»



درس هفدهم

فصل‌های سال

طبیعت در شکوفه‌های بهار، درختان پر میوه‌ی تابستان، برگ‌ریزان پاییز و سپیدی معصومانه‌ی زمستان، شکوه و زیبایی خود را نشان می‌دهد. گرچه هر یک از فصل‌ها زیبایی خاص خود را دارند، اما بعضی، بهار را زیباترین فصل سال و «عروس فصل‌ها» می‌نامند. شاید به این سبب که بهار، تجدید حیات طبیعت و رویش جوانه‌هاست. در این فصل، زمین از خواب زمستانی، سر بر می‌دارد و درختان تکانی می‌خورند. کم‌کم حیات در شاخه‌های خشکیده جاری می‌گردد و زمین، بستر گل‌های رنگارنگ می‌شود.



اندک‌اندک که به اواخر بهار می‌رسیم، رنگ برگ‌ها تغییر می‌کند؛ درخشش خود را از دست می‌دهد و سبز تیره می‌شود. شاخه‌های درختان زیر بارِ میوه‌های تابستانی، قد خم می‌کنند و رنگِ زرین گندم‌زارها زیر نور طلایی خورشید و حرکت خوش‌های گندم در اثر وزش نسیم، بسیار چشم‌ناز می‌شوند. می‌توان گفت: بهار، فصل جوانی و شادابی و تابستان، فصل پختگی و کمال طبیعت است.

تابستان نیز ناگزیر کم‌کم جای خود را به پاییز می‌دهد و درختان از پوشش سبز خود، عربان می‌شوند. زیبایی این همه رنگ‌آمیزی بدیع در پاییز، کمتر از رنگ‌های سرزنده و شادابِ بهار نیست. گاه سبز، زرد، قرمز، نارنجی و قهوه‌ای را همه با هم، در یک برگ می‌توان دید. در پاییز، برگ‌ها با وزش نسیم به زمین می‌ریزند و فرشی رنگارنگ، زیر پای عابران می‌گسترانند. عده‌ای، پاییز را فصل غم و اندوه می‌دانند؛ اما اگر نیک بنگریم، حتی در بهار و تابستان هم به اندازه‌ی پاییز، طبیعت را غرق در رنگ‌های گرم نمی‌بینیم.

آهسته‌آهسته «زمستان» از راه می‌رسد. منظره‌ی کوهستان پوشیده از برف می‌شود شاخه‌های بی‌برگ و پرندگان تنها‌ی که با حرکت بال‌های خود، برف را از روی شاخه‌ها می‌تکانند، دیدنی هستند. در طبیعت گاه استثنای هم وجود دارد. مثلاً بعضی از درختان مانند کاج و سرو، حتی در سرمای زمستان هم سرسبزی خود را حفظ می‌کنند. زمستان هم بیش از آنچه که باید، نمی‌پاید و در نیمه‌های اسفند، زمین نفس گرمی می‌کشد. پیداست بهار دیگری در راه است. قرآن کریم همه‌ی اینها را آیات الهی می‌داند که می‌بایست درباره‌ی آنها اندیشید؛ برای ما انسان‌ها نیز بهار و خزانی هست و سرانجام برف پیری بر سر و صورت همه ما خواهد نشست و ما را آماده سفر ابدی آخرت خواهد کرد. خوشا آنان که در بهار زندگی، به فکر زمستان پیری و حیات بعد از آن باشند.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



استشنا:	جدا کردن چیزی از حکم کلی؛ غیرعادی و غیرمعمولی
اواخر:	(جمع آخر) قسمت‌های پایانی هرچیز
باری:	برای کوتاه کردن سخن گفته می‌شود؛ به‌هرحال؛ در هر صورت؛ خلاصه
بدیع:	نو؛ تازه
پختگی:	کامل شدن؛ به رشد رسیدن
تجددیح حیات:	جدید شدن زندگی؛ دوباره زنده شدن
تکاندن:	حرکت دادن؛ به حرکت درآوردن
جوانه:	بخش نورسیده و تازه‌شکفته‌ی شاخه‌ها و گیاهان
چشم‌نواز:	زیبا؛ دلپذیر؛ خوشایند؛ مطبوع
خم کردن:	خمیده کردن؛ کج کردن
خزان:	پاییز
خوشه:	تعدادی از دانه‌های گندم که یکجا به ساقه متصل باشند.
درخشش:	روشنی؛ تابندگی؛ تلاؤ
رنگ‌آمیزی:	آمیختگی رنگ‌ها
رنگ‌های گرم:	رنگ‌هایی مانند قرمز، نارنجی و زرد
رویش:	رُستن؛ عمل روییدن و بیرون آمدن گیاه از زمین و به تدریج رشد و نمو کردن
زرین:	به رنگ زر؛ طلایی؛ طلایی‌رنگ؛ زرد رنگ
سبز تیره:	سبز پر رنگ
سرزنده:	بانشاط؛ شاداب؛ سرحال؛ خرم
گندم‌زار:	مزرعه‌ی گندم

عبور:	رهگذر؛ کسی که از جایی عبور می‌کند.
عربان:	بدون پوشش؛ برنه؛ لخت
معصومانه:	همراه با عصمت و پاکی؛ از روی معصومیت
منظره:	آنچه از طبیعت همانند کوه، زمین‌های آباد، دریا و.. در یک نگاه به چشم می‌آید.
نمی‌پاید:	دoram نمی‌آورد؛ پایدار نیست؛ پابرجا نمی‌ماند.
وزش:	وزیدن؛ حرکت هوا و به وجود آمدن باد

نکته‌ها



«چگونه یک چیز را به آسانی توصیف کنیم؟»

اگر بخواهیم از ابتدا مطلبی را توصیف کنیم که به تحقیق بسیار نیاز داشته باشد، شاید با سختی زیادی روبرو شویم، پس برای دوری از این مشکل بهتر است اولاً به چیزهایی که در اطراف موضوع مورد تحقیق ما، وجود دارد با دقّت نگاه کنیم و از مشاهدات خود یادداشتبرداری نماییم و در مرحله‌ی بعد به اموری که با واسطه به موضوع مرتبط می‌شود، دقّت نماییم و همین‌طور دایره‌ی تحقیق را گسترده‌تر سازیم. در این درس، توصیفی ساده و کوتاه از فصل‌های سال آمده است. شما هم می‌توانید، با دقّت در چیزهای دیگر و دیدن درست آنها، به هر اندازه که بخواهید، توصیف‌شان کنید. حتی وسایلی مثل خودکار، کیف، کفش، گل، درخت، پرتقال و... را هم می‌توان با تقسیم یا ترکیب آنها و یا هر نگاه دیگری توصیف نمود.

آیا شما می‌توانید یک گل را به خوبی توصیف کنید؟



«شگفتی‌های آفرینش»

کوچ پرنده‌گان بسیار شگفت‌انگیز است. در هنگام کوچ، نیرویی غریزی آنها را وامی دارد که هزارها کیلومتر را بدون کوچک‌ترین اشتباہی طی کنند. همه‌ی ما صفاتی منظم آنها را در حالی که پرنده‌ای جلوی آنهاست و به سمت هدفی مشخص پرواز می‌کنند، دیده‌ایم. نوعی «پرستو» برای سفر از قطبی به قطب دیگر حدود ۱۸۰۰ کیلومتر راه را طی می‌کند و در نزدیکی آب‌های سرد که انواع ماهی در آن فراوان است، فرود می‌آید و شکار خود را از آب سرد می‌رباید و باز اوج می‌گیرد. شاپرک‌ها، ماهی‌ها، ملخ‌ها و بسیاری از جانداران دیگر نیز با نظامی معین برای رسیدن به محیط مناسب، در فصل‌های مختلف، مهاجرت می‌کنند. آیا شما «درخت شاپرک» را دیده‌اید؟ درختی که روی آن به جای شکوفه، هزاران پروانه‌ی رنگین‌بال نشسته باشد!

کیست که با استفاده از حسٰ جهت‌یابی پرنده‌گان، کبوتران قاصد را برای طی کردن هزارها کیلومتر راه، تربیت می‌کند؟ آیا کشفِ هر یک از این رازها، دری به عالمِ توحید به روی او نمی‌گشاید؟

درس هجدهم

دانشمند

در گذشته، علم و دانش به اندازه‌ی امروز پیشرفت نکرده بود. در آن دوران، آگاهی از قانون‌های طبیعت یا ساختمان دقیق بدن انسان و نیز چگونگی فعالیت ذهن بشر، به مانند این روزها نبود؛ کسی خیلی خواندن و نوشتن نمی‌دانست؛ اما امروزه چنین نیست.

صدها میلیون نفر از مردم، به آموزش و پژوهش مشغول هستند و دانشمندان، پیوسته دانش خود را از راه کتاب، نشریه، فیلم، رایانه و... در اختیار



دیگران می‌گذارند و هر روز اندیشه‌ی جدیدی به جهان هدیه می‌کنند. آنها

با صرف عمر خویش در راه فهم حقیقت و درک طبیعت، تغییری بزرگ در تاریخ پدید آورده و چراغ علم را روشن نگه داشته‌اند. البته شناخت قانون‌های جهان و انسان، کار آسانی نیست و دانشمندان برای به دست آوردن آنها، رنج بسیار برد و سعی فراوان کرده‌اند.

در واقع کسی می‌تواند دانشمند شود که دوست‌دار واقعی حقیقت و عاشق دانایی باشد. دانشمند برای آگاهی یافتن، آرامش ندارد. او می‌کوشد تا جهان را خوب و دقیق ببیند، سخنان دیگران را به‌دقّت بشنود، از عقل خویش استفاده کند و در آنچه دیده و شنیده، تفکر کند. او تلاش می‌کند تا با بهره‌گیری از نیروی اندیشه، راه رسیدن به حقیقت را پیدا کند. او هر آنچه را که می‌یابد به درستی و دقّت، یادداشت می‌کند. با آنکه راه تحقیق، طولانی و ناهموار است، دانشمند این راه را با صبر و پشتکار طی می‌کند. البته ممکن است گاهی خسته شود؛ اما هیچ‌گاه نالمید نمی‌گردد. او به مطالعه، علاقه‌ی بسیار دارد و با نظم بخشیدن به زندگی، در وقت خود صرفه‌جویی می‌کند.

او همیشه آماده است که دانش خود را با گشاده‌دستی در اختیار دیگران قرار دهد؛ دوست دارد هرچه را نمی‌داند، از دیگران بیاموزد و آنچه را که می‌داند، به دیگران یاد دهد. او از فraigیری علم به اندازه‌ای لذت می‌برد که حاضر نیست این لذت را با هیچ چیز دیگری عوض کند.

اسلام به فraigیری دانش و تحقیق، اهمیّت بسیار زیادی داده است. پیامبر

اسلام ﷺ می‌فرماید:

«علم را بیاموزید، زیرا علم رشته‌ی پیوند میان شما و خدای عزوجل

است.» امالی مفید ۱/۲۹

و همچنین می‌فرماید:

«طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است؛ بدانید که خداوند جویندگان

دانش را دوست دارد.» (کافی ۱/۳۰)

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



آگاه شدن؛ باخبر شدن	آگاهی یافتن:
اشکال گرفتن؛ اشتباه کسی را به او گفتن	ایراد گرفتن:
به وجود آوردن؛ آفریدن	پدید آوردن:
نیرو؛ توان و اراده‌ی لازم برای انجام دادن و به آخر رساندن	پشتکار:
کاری؛ همت و جذیت	
جستجو کردن	جوینده:
به دیگری اجازه‌ی استفاده از چیزی را دادن	در اختیار گذاردن:
فهم	درک:
دارای علاقه؛ علاقه‌مند	دوستدار:
وسیله‌ی اتصال	رشته‌ی پیوند:
اسراف نکردن؛ درست و مناسب استفاده یا خرج کردن	صرفه‌جویی:
پیمودن؛ گذراندن؛ پشت سر گذاشتن	طی کردن:
کمک؛ یاری	مدد:
راحت؛ آسوده؛ بالآسایش	مرفه:
عادلانه؛ از روی انصاف	منصفانه:
ناهموار؛ پر فراز و نشیب؛ مشکل و دشوار	ناهموار:
نظم دادن؛ منظم کردن	نظم بخشیدن:
نوشتن چیزی برای اینکه از یاد و ذهن انسان فراموش نشود؛	یادداشت کردن:
نگاشتن	

به این جمله‌ها دقّت کنید:

– دانشمندان چراغ علم را روشن نگه داشته‌اند.

– راه تحقیق، طولانی و ناهموار است.

– دانشمند، تشنّهی دانستن است.

در این جمله‌ها، نوعی آرایه‌ی ادبی به نام «تشبیه» به کار رفته است.

تشبیه، مانند کردن کسی یا چیزی به چیز یا انسانی دیگر است که در بعضی خصوصیات، همانند و شبیه یکدیگرند.

در جمله‌ی اول «علم» امری است معنوی که به «چراغ» تشبیه شده است و آنچه که بین علم و چراغ، مشترک است، «نور» است.

در جمله‌ی دوم «تحقیق» به «راه» تشبیه شده و وجه شبّه آنها وسیله‌ای است که انسان را به مقصد می‌رساند.

و در جمله‌ی سوم نیز «دانستن» به «آبی» تشبیه شده که دانشمند، تشنّهی آن آب است.(البته چون کلمه‌ی «آب» در جمله بیان نشده، به این نوع تشبیه، «استعاره» می‌گویند).



«اسلام و علم»

«و خداوند شما را از شکم مادراتتان خارج نمود در حالی که هیچ‌چیز نمی‌دانستید؛
و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را به جا آورید.»
(سوره‌ی مبارکه‌ی نحل / آیه‌ی ۷۸)

الف) ارزش علم

«کسی که در راهی قدم بردارد و در آن، علم و دانش بجوید، خداوند متعال او را از آن راه به بهشت رهنمود می‌کند و همانا فرشتگان با خُرسندی، بال‌های خویش را برای طلب‌کننده‌ی علم پهن می‌کنند و اهل زمین و آسمان (حتی ماهیان دریا) برای دانشجو و طالب علم، طلب آمرزش می‌کنند و برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه شب چهارده است بر ستارگان دیگر؛ و علما وارثان پیامبران هستند؛ هر کس از دانش آنها استفاده کند، بهره‌ی فراوانی برده است.»

(اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴)

ب) کمال دین به علم است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«ای مردم! بدانید که کمال دین در آموختن علم و عمل به آن است، آگاه باشد که فراغیری دانش بر شما واجب‌تر است از کسب مال.»

ج) توسّل به اولیاء الهی در مسائل علمی

مرحوم ملاصدرا یکی از علمای بزرگ در علم فلسفه است که مدتی در شهر کهک (حدود ۳۰ کیلومتری شهر قم) زندگی می‌کرد. این دانشمند بزرگ که از افتخارات شیعه است، می‌گوید: «هر وقت شباهای در مسائل علمی برایم پیش

می آمد که نمی توانستم آن را حل کنم، به قم می آمدم و به حرم حضرت فاطمه
معصومه علیها السلام می رفتم و از روح پاک و مطهر ایشان کمک می گرفتم و از ایشان
درخواست می کردم تا مشکل علمی ام حل شود.»





درس نوزدهم

آزادی و آزادگی

آزادی با آزادگی فرق دارد. بسیاری از مردم آزادند، اما آزاده نیستند و بسا اسیرانی که آزاده‌اند، ولی آزاد نیستند. آزادی، رهایی از اسارت دیگران است و آزادگی، رهایی از اسارت خویشتن. آزادی آنگاه به دست می‌آید که کسی بر کسی دیگر، تسلط نداشته باشد اما آزادگی با تسلط انسان بر هواهای نفسانی به دست می‌آید.

آزادی با از بین موانع بیرونی و ظاهری، فراهم می‌آید اما آزادگی با خودشناسی و خودسازی ایجاد می‌گردد.

انسان آزادی که آزادگی ندارد، می‌تواند آنچه را که می‌خواهد، انجام دهد؛ اما نکته‌ی مهم این است که «آنچه می‌خواهد» چیست؟ آیا او به حکمِ عقلِ درست و وجودان پاک خود، عمل می‌کند یا در دستان شهوت و غصب، گرفتار است؟ انسان آزاده‌ای هم که آزادی نداشته باشد، البته در رنج خواهد بود و نمی‌تواند فرمانی را که از درونش بر می‌خیزد، در بیرون از خود، اجرا کند.

مشکل دنیای امروز ما این است که در آن، سخن از آزادی بسیار است و از آزادگی کم. همه می‌خواهند، موانع زندگی بیرونی را بردارند تا بتوانند هر کاری که می‌خواهند انجام دهند؛ اما اندک هستند کسانی که بپرسند: انسان باید چه بکند؟ چرا با این همه طرفداری از آزادی، روزبه روز محرومان و مستضعفان،

گرفتارتر و بیچاره‌تر می‌شوند؟

علّت این همه، آن است که در دنیای امروز، آزادگی فراموش شده و کسی به درون خود نمی‌اندیشد و کمتر کسی درباره‌ی اخلاق، خودشناسی و خودسازی با جدیّت سخن می‌گوید.

تفاوت بزرگ و اصلی جامعه‌ی دینی با جامعه‌های دیگر در این است که دین می‌خواهد با نور ایمان، تقوا و پاکی، به انسان «آزادگی» ببخشد و آنگاه به دست این انسان، دستورالعملی بدهد تا جامعه‌ی خویش را نیز آباد و آزاد سازد. پیام مهم‌ی دین، این است: «انسانی که نمی‌تواند خود را حفظ کند و آزاده نیست، باید آزادی و قدرت پیدا کند و حاکم دیگران شود. چنین انسانی، جهان را ویران خواهد ساخت.»



آنچه انقلاب اسلامی ما را بر همه‌ی انقلاب‌ها برتری داده، این است که بر پایه‌ی دین بنا شده و مردم آزادگی را بر آزادی مقدم گرفتند و فهمیدند که برای رسیدن به آزادی واقعی در جهان بیرون، نخست باید به آزادگی درون برسند؛ به همین دلیل بود که حاکمیّت ولایت‌فقیه را بر خود پذیرفته و علم و عدالت را شرط رهبری می‌شمارند؛ چون که می‌دانند دنیا در آتش هوا و هوس رهبران خودکامه‌ای که آزادند ولی آزاده نیستند، می‌سوzd.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



اسارت:	اسیر و گرفتار بودن
ایجاد گردیدن:	به وجود آمدن؛ پدید آمدن
با جذیت:	با پشتکار
برتری دادن:	چیزی یا کسی را بالاتر از چیزی یا کسی دیگر دانستن؛ ترجیح دادن
بنا شدن:	ساخته شدن؛ معین شدن
پایه:	شالوده؛ اساس
بسا:	چه بسیار؛ خیلی
تسلط:	مسلط بودن؛ غلبه داشتن؛ چیرگی؛ استیلا
خودکامه:	خودرأی؛ کسی که در کارها بدون نظر خواهی از دیگران رأی و نظر خود را بر آنان تحمیل می‌کند.
خویشتن:	خود؛ خویش
دستورالعمل:	حکم؛ فرمان؛ آیننامه‌ی اجرایی؛ شیوه و روش انجام دادن کاری یا استفاده از چیزی
شهوت:	میل؛ آرزو؛ اشتیاق شدید به انجام کاری؛ قدرتی در وجود انسان که بیشتر زشت و منفی است.
طرفداری:	جانبداری؛ حمایت یا پشتیبانی کردن از چیزی یا کسی
غضب:	خشم؛ قدرتی در وجود انسان که معمولاً منفی است.
فراهم آمدن:	به دست آمدن؛ حاصل شدن
گرفتار:	دچار شدن به سختی، مشکل، بیماری یا مانند آن؛ اسیر؛ زندانی پیشین؛ جلو؛ دارای حق تقدم
موانع:	(جمع مانع) مانع‌ها؛ هرگونه مشکل، یا مخالفت در راه انجام کاری
وجودان:	شعور و درک درونی؛ حس باطنی هر فرد که باعث آگاهی او شده و خوبی یا بدی رفتارها، به وسیله‌ی آن، مورد قضاوت قرار می‌گیرد.
هوا و هوس:	تمایلات و خواهش‌های نفسانی

«آزادی و آزادگی»

درس را به دقّت بخوانید. این درس درباره‌ی آزادی و آزادگی است. این دو کلمه، علاوه بر آنکه هم‌خانواده هستند، شباهت‌ها و تفاوت‌های فراوانی با هم دارند. برای بیان تفاوت‌های دو چیز یا دو مطلب باید شباهت‌های آنها را با هم دانست تا بتوان به خوبی فرق‌ها و تفاوت‌های آن دو را پیدا کرد و بیان نمود. به طور مثال، کلمه‌های «رسیدن» و «رسیدگی» از یک ریشه هستند ولی «رسیدن» معنایی همچون «واصل شدن؛ پیوستن؛ اتصال یافتن؛ پخته و کامل شدن» می‌دهد؛ اما «رسیدگی» معنای دیگری دارد و معنای آن بیشتر «بررسی و پژوهش؛ مراقبت و مواظبت» و مانند آنهاست.

آزادی و آزادگی هم با آنکه از ریشه‌ی «آزاد» گرفته شده‌اند، اما معنای غالب و عرفی آن، آنها را از یکدیگر جدا نماید. و با آنکه یک درس کامل، پیرامون تفاوت‌های معنایی آن خوانده‌ایم، اما هنوز حرف‌ها و مطالبی باقی مانده است.



«انقلاب اسلامی مردم ایران»

افسانه شکستن‌ناپذیری شیطان درهم شکست و به حقیقت پیوست. تاریخ بار دیگر تکرار شد. باز «موسی بر فرعون» و «حسین بر یزید» زمان پیروز گردید. دشمن در اوج قدرت بود و ملت در شدت ضعف و سستی؛ ولی با هدایت رهبری الهی و همت ملت، ضعف به توانایی و ذلت و پستی به قدرت و اقتدار تبدیل گردید. هیچ قدرت استعماری و هیچ نیروی استبدادی، دیگر قادر به تحقیر ملتی که با ارزش‌ها و آرمان‌های اسلامی آشنا شده‌اند نیست، مگر آنکه در اثر غفلت بخواهد پشت به آن کرده و باز زبونی و ذلت را در سایه‌ی شوم شیطان‌صفتان، بر خود پذیرا باشند؛ که هرگز چنین نخواهد شد. زندان، شکنجه، شهید دادن و... هیچ‌کدام نتوانست خلی در عزم آنها ایجاد کند.

دعای مادران و پدران پیر، بدرقه‌ی راه آنها بود، حتی خود آنان نیز در تظاهرات شرکت می‌کردند. پیران ما به تظاهرات‌کنندگان و انقلابیون شربت و غذا می‌دادند؛ مردم هرچه داشتند، می‌دادند و هیچ‌کس «چرا» و «نه» نمی‌گفت. همه بسیج شده بودند.

کودکی، تندتند برگه‌های دفترش را پاره می‌کرد و روی آن می‌نوشت: «مرگ بر شاه» و زیر برف‌پاک کن اتومبیل‌ها می‌گذاشت و می‌گفت: «بگو مرگ بر شاه». دهه‌ی محرم بود و بانگ «الله اکبر» و «لا الله الا الله» در شب‌های محرم با فریاد «وای! برادرم کشته شد.» در هم آمیخته بود؛ آن‌گاه همه دانستند که «یدالله مع الجماعة».

آری، مردم مسلمان ایران، با رهبری حضرت امام خمینی بر طاغوت، غلبه کردند و پیروز شدند و رژیم پهلوی، عامل و مزدور بزرگ امریکا را برانداختند و از بین بردنند.



درستم



لطف حق

مادر موسی چو موسی را به نیل
در فکند از گفته‌هی رب جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه!
گفت کای فرزند خُرد بی گناه!
چون رهی زین کشته بی ناخدای؟!
رhero ما اینک اندر منزل است
دست حق را دیدی و نشناختی
شیوه‌ی ما عدل و بنده پروری است
آن چه بر دیم از تو، باز آریم باز
دایه‌اش سیلاپ و موجش مادر است
آن چه می گوییم ما، آن می کنند
ما به سیل و موج فرمان می دهیم
خاک و باد و آب، سرگردان ماست
ما بسی گم گشته، باز آورده‌ایم
ز آتش ما سوخت، هر شمعی که سوخت
سوzen ما دوخت، هرجا هرچه دوخت
کی تو از ما دوست‌تر می داریش؟
به که برگردی، به ما بسپاریش
«پروین اعتصامی»

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



اينك:	اکنون؛ حالا؛ الان
بندهپروری:	پرورش دادن بنده و غلام
به ما بسپاریش:	او را به دست ما بدهی؛ کارهای او را به عهده‌ی ما بگذاری.
په:	مخفّف بهتر؛ خوب؛ نیکو
بي توشه:	بي چيز؛ بيچاره
پروردن:	بزرگ کردن؛ رشد دادن و تربیت کردن (پرورده ايم؛ رشد داده و تربیت کرده‌ایم)
چون رهي:	چگونه نجات می‌يابی؛ چطور رها می‌شوي
حسرت:	افسوس؛ دریغ؛ تأسیف
خود را باختن:	مضطرب و نگران شدن؛ ترسیدن
درفکند:	انداخت (در اینجا یعنی قرارداد؛ گذاشت)
رب جلیل:	پروردگار بلندمرتبه و بزرگ
رهرو:	آن کسی که راهی را بپیماید؛ راهروند؛ مسافر
سرگردان:	متحیر؛ در این درس به معنای «مطبع و فرمانبردار بودن؛ در دستان ما گردیدن و چرخیدن» می‌باشد.
سيلاپ:	سیل؛ آبی که بر اثر آمدن زیاد باران جاری می‌شود.
طغيان:	سرکشی؛ شورش؛ سرپیچی؛ نافرمانی
گاهوار:	گهواره
گم گشته:	۱. گم شده؛ مفقود شده ۲. از راه درست خارج شده ۳. سرگردان شده
موج:	جایه‌جایی و بالا و پایین رفتن آب
نقش هستی، نقشی	تصویر عالم وجود، ذره‌ای از قدرت ماست؛ نقش و اثر موجودات، نقش و اثری از قدرت بی‌انتهای ماست.
از ایوان ماست:	

نکته‌ها



به شعری که در این درس آمده، دقت کنید؛ مصروعهای هر بیت قافیه‌های یکسان دارند:

مادر موسی چو موسی را به نیل درفکند از گفته‌ی رب جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه گفت کای فرزند خُرد بی گناه

چون رهی زین کشی بی نأخذای؟! گر فراموشت کند لطف خدای

به چنین شعرهایی که هر بیت آن دارای قافیه‌های یکسان باشد «مثنوی» می‌گویند.

این قالب شعری برای بیان مطالب طولانی و داستان، بسیار مناسب است.



«نیایش»

ای خدای همه‌ی آغازها و پایان‌ها!

کتاب را با نام تو آغاز کردیم و با یاد تو پایان می‌دهیم. یاریمان کن تا در پایان کار، به تلاش بزرگ‌تر و کوششی پرشورتر بیندیشیم.

خدایا! کیست که نیازمند تو نباشد؟ کیست که بی‌لطف و هدایت تو، سعادت و موفقیت را دریابد؟ به ما کمک کن تا راه راستی و درستی و نیکفرجامی را بپیماییم.

یاریمان کن که جز راست نگوییم و جز رضای تو نجوییم.

خدایا! تو دوستدار پاکی، امیدواری، دانایی و آگاهی هستی. به ما جان‌های پاک، دل‌های پر از امید و نشاط و اندیشه‌های روشن عنایت فرما.

خدایا! ما را قدردان همه‌ی پیامبران، امامان بزرگوار و استادان مهربان قرار ده که به ما اندیشیدن و درس خوب زیستن را می‌آموزند. ما را قدردان نعمت‌های بی‌پایان خودت قرار بده.

ای خدا، ای فضل تو حاجت روا

ای خدای پاک بی‌انباز و یار

مثنوی مولوی

